

بخش سوم

مراحل قیام

باید بطور دقیق نفع و ضرر را ملاحظه کند ، و در درجه اول لازم است طوری مبارزه کند که با هیچگونه ضرر مالی و جانی روبرو نشود ، و در درجه دوم ضرر مالی را تحمل کند و از ضرر جانی بپرهیزد ، و در درجه سوم اگر هدفش از جان عزیزتر است اقدام بجانبازی نماید . این يك قاعدة عمومی و عقلائی است که مراعاتش در همه جا لازم است .

رسول خدا (ص) نیز در مبارزات خود همیشه همین روش را داشته است ، و از اینرو هنگامیکه در مکه وجود مقدس وی که بنیانگذار نهضت جهانیگير اسلام بود در معرض خطر قرار گرفت مخفیانه از شهر خارج شد و بغار کوه (غار ثور) پناه برد ، و پس از سه روز بمدینه هجرت فرمود زیرا هیچ ضرورتی نداشت که در مکه بماند و زود خورد و خونریزی واقع شود . و در جنگ اُحُد در آغاز کار که قدرت و قشون داشت جبهه دفاعی خود را تشکیل داد و آماده جنگ شد ولی هنگامیکه ضربت خورد و یارانش متفرق شدند اسلوب دفاع را عوض کرد و در مخفیگاه کوه پنهان گشت و حتی وقتیکه ابوسفیان از طرف نیروهای تجاوزکار مشرکان فریاد زد : محمد زنده است یا نه ؟ باصحابش فرمود : جواب آنرا ندهید که ندانند من زنده هستم .

بدینگونه آنحضرت جان خود را حفظ کرد تا در آینده انقلاب ملکوتی و انسانی اسلام را بشمر برساند .

چنانکه سابقاً اشاره شد پس از تأمل کامل در مدارك تاریخی معلوم میشود که حسین بن علی (ع) در طول پنج ماه و دوازده روز دوران قیام یعنی از هنگامیکه از مدینه خارج گشت تا وقتیکه شهید شد جنبش تاریخی

يك قاعدة عمومی و عقلائی:

تا اینجا علل و عوامل قیام امام حسین علیه السلام ، و ماهیت قیام درد بخش مورد بررسی قرار گرفت .

اینک در بخش سوم ، مراحل قیام امام را بررسی میکنیم :
باید دانست آنجا که مبارزه ، يك حق قانونی و وظیفه عقلائی است باید بمقتضای حوادث زمان و مصلحت وقت انجام شود ، و در هر وقتی بهر طوری که بصالح نزدیک تر است عملی گردد . و شخص مبارز یا ملت مبارز

خود را در چهار مرحله مختلف انجام داده^۱، و در هر مرحله ای تصمیم جدیدی گرفته و در مبارزه، اسلوب تازه ای انتخاب فرموده است.

مرحله اول:

مرحله اول قیام، چهار ماه و ده روز (از ۲۸ رجب تا ۸ ذی الحجة) طول کشیده زیرا امام حسین (ع) بنقل مشهور در روز با آخر ماه رجب مانده سال ۶۰ هجری از مدینه خارج گشته و پس از پنج روز راه پیمائی وارد مکه شده و روز ۸ ذی الحجة از مکه بسوی کوفه حرکت فرموده است.

امام حسین (ع) در مدت چهار ماه و پنج روز از مرحله اول که در مکه توقف داشت حالت دفاعی بنخود گرفته و طبعاً مراقب بود که از طرف دستگاه حکومت مورد تهاجم واقع نشود. و منظور آنحضرت این بود که خلافت تحمیلی یزید را نپذیرد و علت نپذیرفتن خلافت یزید را برای مردم بیان فرماید و ضمناً اوضاع سیاسی عراق و قدرت نظامی خویش را ارزیابی کند تا در صورتیکه شرائط مساعد باشد خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند و از این راه، اسلام و مسلمانان را از چنگال حکومت عدالت کش بنی امیه نجات بدهد.

بدیهی است از هنگامیکه امام حسین (ع) از مدینه بمکه هجرت فرمود طبعاً از طرف سازمان حکومت، همه کارهای آنحضرت را زیر نظر گرفتند و اوضاع و احوال وی را به یزید گزارش میدادند، و این وضع تا

۱- این چهار مرحله در اوائل بخش دوم توضیح داده شده است.

چهار ماه و ده روز ادامه داشت.

حادثه روز:

حرکت ناگهانی امام از مدینه و پناهنده شدن آنحضرت بحرم خدا افکار عمومی را برانگیخت و متوجه این مطلب کرد که حکومت جدید از حسین بن علی (ع) سلب مصونیت کرده و او ناچار شده است از وطن خود با خانواده اش خارج گردد و بمکه پناهنده شود. و بعلاوه شخصیت اجتماعی عظیمی که امام در بین مردم داشت در میان ملت مسلمان خصوصاً شیعیان علی (ع) هیجان شدیدی بوجود آمد و مردمی که از اطراف کشور وسیع اسلامی بمکه میآمدند با عشق و علاقه فراوانی بخانه فرزند پیغمبر (ص) میرفتند، و هر دسته ای از مردم درباره مسائل مورد علاقه خود سئوالاتی میکردند و جواب میشنیدند.

این اجتماعات مرتب در مکه در حضور امام تشکیل میشد و هر چه بر مدت توقف آنحضرت افزوده میشد توجه مردم باین مسئله جدید یعنی امتناع امام از بیعت یزید بیشتر میگشت. و همه میدانستند که تجاوز از طرف حکومت جدید شروع شده و حسین بن علی (ع) نسبت بدستگاه حکومت در حال قطع رابطه و دفاع و امتناع بسر میبرد.

خبر این جریانات توسط کاروانهایی که بمکه میآمدند بسایر شهرستانها منتقل میشد و هر روزی بیش از روز پیش منتشر میگشت، و بعنوان خبر روز دهن بدهن میگشت و بیش از هر حادثه دیگری جلب توجه محافل سیاسی را کرده بود.

آرزوی مردم:

خبر مرگ معاویه تازه منتشر شده بود و بتدریج بنقاط دور دست میرسید. بیست سال بود که سلطنت تحمیلی و استبدادی معاویه روی سینه ملت مسلمان سنگینی میکرد، اکنون که خبر مرگ این زمامدار جبار و خونخوار را میشنوند شادی و خوشحالی مخصوصی در خود احساس میکنند. بعضی از طبقات رنج دیده مردم، مخصوصاً شیعیان امیر المؤمنین (ع) امیدوار بودند که با مرگ معاویه تحولی در اوضاع سیاسی پدید آید و مردم بتوانند نفس راحتی بکشند.

مردمی که بگوش خود می شنیدند و بچشم خود میدیدند که گویندگان جیره خوار معاویه، علی بن ابیطالب (ع) را بزفر از منبرها لعن میکنند و بر معاویه درود میفرستند، این مردم خبر مرگ معاویه را بفال نیک گرفتند و آرزو داشتند این حکومت خفقان و اختناق که با احساسات دینی مردم بازی میکند و بی اندازه بر اعصاب ملت فشار میآورد سرنگون گردد و حکومتی که نسخه دوم حکومت عادلانه علی (ع) باشد روی کار بیاید.

در میان این طبقه از مردم خبر خودداری امام حسین (ع) از بیعت یزید از همه بیخترین و ارزندهترین اخبار بشمار میرفت و امید داشتند که این جنبش فرزند پیغمبر (ص) منشأ تحولات ثمر بخشی گردد و حکومت اسلامی از این شکل مبتذل و رسوا بیرون آید و بصورت حکومت عدالت گستر و آزادی بخش اصلی باز گردد، این بود آرزوی مردم.

جنبش کوفه:

این طبقه از مردم که خواهان تغییر حکومت بودند در سراسر کشور

پهناور اسلامی وجود داشتند ولی در عراق و خصوصاً در کوفه بیشتر بودند زیرا مردم عراق عموماً دوستان امیر المؤمنین (ع) بودند و کوفه در حدود چهار سال مرکز حکومت آنحضرت بود و بعلمت مرکزی که داشت جمعی از اصحاب رسول خدا (ص) و شخصیت های برجسته سیاسی و مغزهای متفکر و صاحب نظر در آن سکونت داشتند.

این رجال متفکر بیش از دیگران از حکومت استبدادی بنی امیه ناراحت بودند و بیش از باقی طبقات از طرف عمال حکومت معاویه رنج دیده و عذاب کشیده و متحمل خسارات مادی و معنوی شده بودند، و بیش از سایر مردم از اینکه نام علی بن ابیطالب (ع) را روی منبرها بزشتی میبردند غضبناک بودند. فشارها و کشتارها و قانون شکنیها و حق کشیهای حکومت سیاه معاویه در روح این شخصیت های برجسته غده دردناکی بوجود آورده بود که آماده انفجار گشته بود. و چیزی که این غصه را شدیدتر و این غده را دردناکتر میکرد این بود که این رجال صاحب نظر میترسیدند پس از معاویه پسر هرزه و نالایق اوزمام حکومت را بدست بگیرد و با ملت رنج دیده مسلمان مثل پدر دیکتاتور و خونخوارش یا بدتر از او رفتار کند.

این رجال متفکر اکنون که خبر مرگ معاویه را میشنوند درباره آینده حکومت اسلامی بیشتر فکر میکنند و بگفتگو می پردازند که: آیا پس از معاویه باز هم باید سلطنت ضد اسلام بنی امیه ادامه داشته باشد؟

آیا باید پسر معاویه با آن همه سوابق ننگین قدرت حکومت را بدست بگیرد و با سلب آزادی و سلب امنیت قضائی و سلب حقوق اجتماعی مردم بر مسند سلطنت استبدادی تکیه بزند؟

آیا باز هم باید گویندگان مزدور بر فراز منبرها، امیر المؤمنین (ع) را در حضور شیعیان آنحضرت لعن کنند و کسی نتواند نفس بکشد؟
 آیا باز هم بودجه عمومی مملکت که از جیب این مردم پرداخت میشود باید در انحصار عمال حکومت یزید که از فتودالهای خون آشام هستند باشد و آنرا در راه اشباع شهوات خود مصرف کنند و طبقات محروم ملت با فقر و مرگ تدریجی دست بگریبان باشند؟!
 اینگونه افکار و گفتگوها مردم روشن بین کوفه را سخت بهیجان آورده و جنبش فکری کم نظیری در آنان ایجاد کرده بود.

يك نامه سياسي :

با اینکه تشکیل جلسات سیاسی بر ضد حکومت وقت خطرناک بود و ممکن بود تشنجی بوجود آورد و زحمتی فراهم کند با اینوصف در کوفه در منزل سلیمان بن صُرد خزاعی که از صحابه رسول خدا (ص) و از رجال با شخصیت کوفه بود جمعی از پیر مردان دلسوز و رجال صاحب نظر تشکیل جلسه دادند و در اطراف مهم ترین مسئله روز یعنی سلب مصونیت از امام حسین (ع) و پناهنده شدن آنحضرت بخانه خدا و وظیفه ای که آنان در این موقع حساس بعهده دارند سخنانی گفتند.

نتیجه مذاکرات سیاسی آنان که منشأ تحولات آینده کوفه شد این بود که نامه ای بامضای جمعی از بزرگان کوفه برای امام حسین (ع) بنویسند و در این موقع که کشور عظیم اسلامی سردرواهی قرار گرفته است فرزند پیغمبر (ص) را دعوت کنند که بمرکز عراق بیاید و مثل پدرش امیر المؤمنین (ع) در کوفه زمامداری و رهبری مردم را بعهده بگیرد.

بنظر رجال صاحب نظر کوفه حالا که حسین بن علی (ع) امنیت مسکن ندارد و بدین جهت در حرم خدا متحصن شده وظیفه حتمی آنان است که بیاری وی بشتابند و تحت رهبری امام حکومت مستقلی تشکیل بدهند تا هم فرزند پیغمبر (ص) را از خطرهای احتمالی حفظ کنند و هم خود آنان که از حکومت بنی امیه رنج میبرند زیر سایه امام حسین (ع) از تجاوزات دستگاه حکومت خلاص شوند و از مزایای حکومت عدالت گستر حسینی بهره مند گردند. و بهترین راه پشتیبانی از سبط پیغمبر (ص) اینست که آنحضرت را در مرکز عراق مستقر سازند و نیروئی متشکل از رجال آزادیخواه و مردمی که تشنه عدالت اسلامی هستند بوجود آورند تا امام حسین (ع) با تکیه آن حکومت نیرومندی تشکیل بدهد و در مقابل حکومت منفور و لرزان یزید بایستد و در آینده نزدیکی ریشه حکومت ظالمانه بنی امیه را بخشکاند و مردم مسلمان زیر پرچم حکومت حسینی از مزایای عدالت اسلامی برخوردار شوند.

این رجال با شخصیت و عدالتخواه ضمن نامه ای که برای امام حسین (ع) فرستادند و بامضای سلیمان بن صُرد و حبیب بن مظاهر و جمعی دیگر از رجال بزرگ کوفه بود علل ناخشنودی و تنفر خود را از حکومت بنی امیه بدینگونه شرح میدهند :

« أَمَا بَعْدُ فَإِلْحَمُ اللَّهِ الَّذِي قَضَىٰ عَذَابَ الْجَبَّارِ الْعَنِيدِ الَّذِي
 أَنْتَزَىٰ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ فَأَبْتَرَهَا أَمْرَهَا وَغَصَبَهَا قَيْئَهَا وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا
 بِغَيْرِ رِضَىٰ مِنْهَا ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَأَسْتَبَقِي شِرَارَهَا وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ
 دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَأَغْنِيَاءِهَا فَبَعْدَ آلِهِ كَمَا بَعِدَتْ تَمُودُ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا

إِمَامٌ فَاقْبَلْ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ ۱ .

شکر خدا را که دشمن جبار و سرسخت شما (معاویه) را هلاک کرد، او با قهر و غلبه بر این مردم مسلمان مسلط شد و قدرت حکومت را بدست گرفت و بودجه عمومی کشور را غصب کرد و برخلاف افکار عمومی ظالمانه بر مردم سلطنت نمود. آنگاه نیکان را کشت و بدان را باقی گذاشت و خزانه مملکت را در انحصار فتودالها و جباران در آورد، هلاک باد معاویه چنانکه قوم نمود هلاک شدند. ما زمامدار و رهبر نداریم پس شما بشهر ما بیایید امید است خداوند ما را تحت رهبری آنحضرت برحق مجتمع سازد.

علل ناخشنودی و تنفر رؤسای کوفه از حکومت پسر معاویه که در

این نامه ذکر شده در چند جمله خلاصه میشود :

- ۱- معاویه با قهر و غلبه برخلاف میل مردم قدرت حکومت را قبضه کرد .
 - ۲- بودجه عمومی را در انحصار طرفداران جبار و فتودال خود در آورد .
 - ۳- نیکان و پاکان را که مخالف حکومت ظالمانه وی بودند کشت .
 - ۴- عناصر فساد را که پشتیبان حکومت وی بودند باقی گذاشت .
- این بود مضمون نامه‌ای که پیشقدمان جنبش کوفه از روی اخلاص برای امام حسین (ع) فرستادند. مطالبی که این مردان آزموده در نامه خود برای امام نوشتند اگرچه از حلقوم رؤسای کوفه بیرون آمده و از قلم آنان صادر شده ولی این زبانه‌ها اکثریت قریب باتفاق مردم عراق و حجاز

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۱، الامامة والسياسة ج ۲ ص ۴، ارشاد مفید

ص ۱۸۲ و مقتل خواریزمی ج ۱ ص ۱۹۴

و یمن و مصر و سایر استانهای کشور پهناور اسلامی بود، زیرا ریشه‌های اصلی فسادها و بلاهایی که از طرف حکومت‌های فاسد بجان مردم میریزد همین چهارچیز است :

- ۱- زمامداری و حکومت برخلاف افکار عمومی .
- ۲- مصرف کردن بودجه مملکت در راه شهوات عمال حکومت .
- ۳- کشتن عدالتخواهان دلسوز که خواسته‌های مردم را منعکس میکنند .

۴- تقویت عناصر فساد که پشتیبان حکومتند .

حبيب بن مظاهر و سليمان بن صرد و همفکران آنان که پس از مشورت کامل این نامه سیاسی را برای امام حسین (ع) فرستادند میگویند: باین چهارعلتی که ذکر شد ملت مسلمان دیگر نمیخواهد و نمیتواند حکومت استبدادی و ستم‌گستر بنی‌امیه را تحمل کند و میل دارد اکنون که امام حسین (ع) بر اثر تجاوز دستگاه حکومت در حرم خدا متحصن گشته است بیاری آنحضرت بشتابد و نیروهای ملی را بکمک وی بخواند تا فرزند پیغمبر (ص) بسا پشتیبانی مردم در مرکز عراق که مرکز ثقل شیعیان امیر المؤمنین (ع) است مستقر شود و مردم بتوانند زیر سایه او از اسارت حکومت سرنیزه خلاص شوند و از آزادی و عدالت حکومت حسینی برخوردار گردند. این بود طرز تفکر بزرگان کوفه در باره این مسئله جدید.

عکس العمل امام :

ده روز از ماه رمضان^۱ و يك ماه و هفت روز از توقف امام حسین (ع)

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۲ و الاخبار الطوال ص ۲۱۰

درمکه گذشته بود که اولین نامه دعوت شیعیان وی از کوفه رسید و پس از آن، نامه‌های پی‌درپی بمکه آمد تا اینکه بفاصله چند روزی نامه‌های فراوانی از مردم کوفه بدست آنحضرت رسید.

البته این انتظار میرفت که مردم عراق آنحضرت را دعوت کنند زیرا بعد از وفات حضرت مجتبی (ع) وی را دعوت کردند تا برضد معاویه قیام فرماید ولی نپذیرفت. از اینرو این انتظار بود که پس از مرگ معاویه دوباره او را دعوت بقیام کنند، چنانکه کردند.

امام پیش از دریافت نامه‌های دعوت در باره مسافرت کوفه تصمیمی نگرفته بود، ولی اکنون که درخواستهای مؤکد و مکرر از مردم عراق در مورد تشکیل حکومت رسیده لازم است اوضاع سیاسی و نیروهای ملی کوفه را بطور دقیق ارزیابی نماید تا در صورت مساعد بودن شرائط، اقدام به تشکیل حکومت فرماید. از اینرو بطور محرمانه نماینده میفرستد تا اوضاع کوفه را بررسی کند و به نمایندگی خود دستور میدهد که اگر اوضاع کوفه مساعد است بمن گزارش بدهد و اگر مساعد نیست فوراً مراجعت کن^۱.

مأموریت مسلم بن عقیل :

امام حسین (ع) پسرعم و شوهر خواهر خود مسلم بن عقیل را بعنوان نماینده مخفی و سری بکوفه میفرستد تا اوضاع آن شهر را از نزدیک مطالعه کند و گزارش دهد.

مسلم در ۱۵ ماه رمضان از مکه خارج شده و در ۵ شوال وارد کوفه میگردد^۲.

۱- الاخبار الطوال ص ۲۱۰ - ۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۸۶

امام حسین (ع) جواب نامه‌های اشخاص را يك يك نوشت بلکه يك نامه عمومی برای همه شیعیان خود نوشت تا هم این يك نامه جواب برای همه باشد و هم اسم شخص معینی برده نشود که مبادا نامه بدست عمال حکومت بیفتد و باعث زحمت آن شخص شود و یا آن کسی که نامه با اسم او است بر دیگران افتخار کند و فزونی جوید. امام در این نامه بمردمی که آنحضرت را دعوت کرده بودند نوشت :

« مسلم بن عقیل پسرعم و مورد اطمینان من است، او را بنمایندگی خود بکوفه فرستادم، اگر مسلم بمن بنویسد که خردمندان شما همه بر این عقیده هستند که من برای زعامت شما بکوفه بیایم آنگاه بزودی بکوفه خواهم آمد^۱ .

حسین بن علی (ع) این عمل خردمندان را میکند که مبادا نامه‌هایی که مردم کوفه نوشته‌اند از روی طغیان احساسات و غلبه افکار افراطی باشد، و مبادا يك عده از افراد تندرو بدون فکر عاقبت کار، اقدام بچنین دعوتی کرده و موافقت دیگران را هم با فشار و اصرار جلب نموده باشند که اگر چنین باشد پذیرفتن دعوت آنان کاری عاقلانه نخواهد بود، ولی اگر عموم خردمندان و اکثریت عظیم مردم خواهان زعامت امام باشند در این صورت چون قدرت جدیدی برای تشکیل حکومت بوجود آمده تکلیف جدیدی برای آنحضرت بوجود خواهد آمد، زیرا همانطور که اگر قدرت نباشد تکلیف نیست اگر قدرت باشد تکلیف هست.

امام حسین (ع) بر نامه مسلم بن عقیل را بر اساس سه مطلب تنظیم میکند:

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۳

۱- تقوی. نماینده امام نباید در این مأموریت يك قدم از مرز تقوی و فضیلت منحرف شود زیرا او نماینده شخصی است که خود مظهر تقوی و فضیلت است.

۲- کتمان برنامه. مسلم باید مأموریت خود را کاملاً محرمانه انجام دهد که مبادا بین او و قوای دولتی تصادم واقع شود و مانع انجام وظیفه او گردد.

۳- لطف و ملایمت. نماینده امام باید با مردم با لطف و ملایمت رفتار کند و نگوید: من نماینده حسین بن علی (ع) هستم و باید بر مردم ریاست کنم و جلال و جبروت خود را برخ ملت بکشم.

بدینگونه می بینیم امام مأموریت مسلم را بر اساس سه مطلب انسانی و عقل پسند تنظیم فرموده است: «أَمْرُهُ بِالتَّقْوَى وَ كَيْتْمَانِ أَمْرِهِ وَ اللُّطْفِ»^۱ مسلم را بتقوی و کتمان برنامه و لطف و ملایمت، فرمان داده است.

بنابراین مأموریت مسلم بن عقیل يك مأموریت اکتشافی محرمانه برای ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای نظامی امام و در صورت امکان زمینه سازی برای تشکیل حکومت است.

چگونه این مأموریت را انجام داد؟

مسلم بن عقیل که مردی شجاع و باتقوی و مورد اعتماد امام بود با همه زحماتی که در راه، برای وی پیش آمد در حدود دوهزار کیلومتر راه بین مکه و کوفه را بسوی شمال شرقی طی کرد و پس از بیست روز بطور مخفیانه وارد کوفه شد.

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۳

نماینده امام مأموریت سنگینی دارد زیرا باید این کارها را با تیزبینی و دقت کامل انجام دهد:

۱- يك خانه که مورد اطمینان باشد انتخاب کند و در آن خانه انجام مأموریت خود را بطور محرمانه شروع نماید.

۲- يك شبکه ارتباط از افراد با ایمان و مورد اعتماد خود بوجود آورد که بوسیله این شبکه با مردم دیگر مربوط شود و بدینوسیله از اوضاع داخلی کوفه اطلاع دقیق حاصل کند.

۳- باتیزهوشی مخصوصی مطالعه خود را در اوضاع و احوال و افکار مردم شروع نماید.

۴- اسامی اشخاص را زود بخاطر بسیاری افراد مختلف را زود بشناسد و بروحیات آنان پی ببرد.

۵- از میزان قدرت حاکم کوفه و شخصیت اجتماعی و اسلوب کار و سختگیری یا ملایمت او بطور دقیق مطلع گردد.

۶- بامشورت بزرگان کوفه مقداری بودجه و اسلحه و تجهیزات دیگر بطور آزاد و با اختیار مردم بعنوان احتیاط و ذخیره آماده کند.

بدیهی است از این پول، مسلم بن عقیل حتی يك دینار برای مخارج شخصی خودش اختصاص نمیدهد و نیز هزینه زندگی خود را بر کسی تحمیل نمیکند، و حتی پولهایی را که میخواهند بوی تقدیم کنند نمی پذیرد. و از این جهت در مدت دو ماه و سه روز توقف خود در کوفه هفتصد^۲ یا هزار^۳

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۹۲

۲- ارشاد ص ۱۹۶

۳- الاخبار الطوال ص ۲۱۹

درهم قرض پیدا می‌کند.

مسلم بن عقیل با همه مشکلاتی که در کارش بود مأموریت سنگین خود را با رعایت تقوی و ملایمت بخوبی انجام داد و تا وقتیکه عُبَیدُالله زیاد بکوفه نیامده بود با نیروهای دولتی برخورد نکرد.

او پس از آنکه در مدت قریب چهار روز اقامت خود در کوفه اطمینان حاصل کرد که کوفه از هر جهت استعداد پذیرش امام حسین (ع) را دارد نتیجه مطالعات خود را ضمن نامه محرمانه‌ای بدینگونه به امام گزارش داد: «نیروی داوطلب برای تشکیل حکومت بحد کافی وجود دارد، و شهر کوفه از هر جهت آماده پذیرش شماست، بنابراین زودتر عازم کوفه شوید و دیگر در مکه توقف نفرمائید».

البته پیشرویه‌های مسلم بن عقیل تا وقتی بود که نعمان بن بشیر، حاکم کوفه بود، چون نعمان مردی ضعیف بود یا چنین مینمود و نمیتوانست یا نمیخواست درباره نمایندگی امام حسین (ع) زیاد سختگیری کند. و بهمین جهت از حکومت کوفه برکنار شد و عُبَیدُالله زیاد ۲۸ ساله^۱ یا ۳۲ ساله^۲ بجای وی منصوب گشت.

باز هم توقف:

مسلم بن عقیل روز ۱۵ ماه رمضان عازم کوفه شد و پنج روز از ماه

۱- الاخبار الطوال ص ۲۱۹

۲- ابوالشهداء ص ۹۲

۳- تاریخ طبری جلد ۴ ص ۲۲۰ مینویسد: عبیدالله زیاد در آخر سال ۵۳ هجری در سن ۲۵ سالگی به استانداری خراسان منصوب شد، بنابراین در آخر سال ۶۰ هجری که بحکومت کوفه منصوب شد ۳۲ سال داشته است.

شوال گذشته وارد کوفه گشت^۱ و برای بررسی اوضاع کوفه يك ماه و هفت روز وقت مصرف کرد، و ۲۷ روز پیش از شهادتش یعنی ۱۲ ماه ذی القعدة نتیجه مطالعات خود^۲ را برای امام نوشت.

شاید بتوان گفت: بيك‌های عادی معمولاً مدت ۱۲ روز راه بین مکه و کوفه را طی می‌کرده‌اند زیرا آنگاه که مسلم بن عقیل از مدینه بسوی کوفه رهسپار شد و دو نفر راهنمای وی راه را گم کردند و از تشنگی مردند نامه‌ای بامام نوشت و منتظر ماند. در اینجا او باید حداقل هشت روز توقف کند تا نامه‌رسان وی بیش از هشتاد فرسخ مسافت برود و برگردد. با این وصف می‌بینیم وی پس از بیست روز وارد کوفه شده است. بنابراین مسلم بن عقیل در حدود ۱۲ روز راه بین مکه و کوفه را طی کرده است. از اینجا میتوان فهمید نامه‌ای که مسلم در ۱۲ ماه ذی القعدة از کوفه برای امام فرستاده در ۲۴ ذی القعدة بآنحضرت رسیده است. ولی باز هم می‌بینیم امام فوراً بکوفه حرکت نمی‌فرماید بلکه در حدود ۱۴ روز دیگر در مکه میماند، چون حرکت امام حسین (ع) از مکه بکوفه در ۸ ذی الحجة بوده^۳ یعنی ۱۴ روز پس از آنکه نامه مسلم بوی رسیده است.

اگر این حساب درست باشد که امام پس از رسیدن نامه مسلم باز هم در حدود ۱۴ روز در مکه توقف فرموده^۴ طبعاً این سؤال پیش می‌آید که پس از رسیدن گزارش اطمینان بخش مسلم با اینکه اوسفارش کرده بود امام زودتر حرکت کند، چرا آنحضرت فوراً حرکت نفرمود؟

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۸۶

۲- ارشاد ص ۲۰۱

۳- ارشاد مفید ص ۱۹۸

۴- چون این حساب روی حدس و تخمین بود آنرا بصورت تردید نوشتیم.

جواب:

در اینجا شاید بتوان گفت: به دعوت پس از رسیدن نامه مسلم امام حسین (ع) فوراً بسوی کوفه حرکت نکرد:

۱- امام میتواندست در موسم حج با مردم مختلفی که از اطراف کشور وسیع اسلامی برای انجام حج میآمدند تماسهایی حاصل کند و مذاکرات لازم را که به هدف وی کمک میکرد با آنان بنماید، و میتواندست در این تماسها مردم یمن و افریقا و آذربایجان و خراسان و سایر اقطار اسلامی را بطور کامل از تصمیم خود آگاه سازد و در تشکیل حکومت از آنان کمک بخواهد. و بدون تردید با آن محبوبیت بی نظیری که فرزند پیغمبر داشت افکار مردم مختلف بیش از پیش بوی متوجه میشد، و دعوت آنحضرت را با خرسندی می پذیرفتند، و در این صورت امام حسین (ع) با وضعی مطمئن تر و موقعی محکم تر بسوی کوفه حرکت میفرمود.

۲- شاید این نکته هم در نظر آنحضرت بوده که میخواسته است پیش از انجام حج بکوفه نرود تا وسیله تبلیغات سوء بدست دشمن ندهد، و عمال حکومت نگویند: حسین بن علی (ع) برای طلب حکومت از خانه خدا اعراض کرده و از انجام مراسم حج که از شعائر بزرگ اسلامی است سر باز زده است.

ما میدانیم که امام حسین (ع) بیش از هر کس یزید و چاکران جان نثار او را میشناخت و با کمال احتیاط مواظب بود مدرکی بدست جیره خواران حکومت ندهد و وسیله حملات تبلیغاتی را برای آنان فراهم

۱- اگرچه امام بعثت بروز خطریا علت دیگری اعمال حج را انجام نداد بلکه يك عمره بجا آورد و بسوی کوفه حرکت فرمود.

نکند، و از اینرو هر کاری میکرد دلیل آنرا روشن میساخت و حتی نامه های مردم کوفه را بعنوان مدرک مسافرت عراق همراه خود آورده بود.^۱
و میدانیم که حکومت یزید در کمین بود از امام سوژه ای بدست آورد و با وسائلی که در دست داشت تبلیغات دامنه داری بر ضد حسین بن علی (ع) براه بیندازد و برای کوبیدن شخصیت فرزند پیغمبر (ص) علاوه بر نیروی سر نیزه از قدرت تبلیغات هم حداکثر استفاده را بنماید.
حکومت یزید همین مراسله امام را که آنحضرت جوابی برای آنهمه نامه مردم کوفه فرستاد يك ماده تبلیغاتی مهمی قرارداد و صدای اعتراض خود را بر ضد امام بلند کرد.

نامه تبلیغاتی خلیفه:

این عبارات از متن نامه اعتراض آمیزی است که یزید بن معاویه درباره مکاتبه امام با مردم کوفه و روابط وی با آنان به ابن عباس نوشته است:

«وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَقَدْ أَحْبَبْتُ الْإِعْذَارَ إِلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ مِمَّا كَانَ مِنْهُ وَ قَدْ بَلَّغْتَنِي أَنَّ رِجَالًا مِنْ شِبَعِيَّةٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يُكَاثِبُونَهُ وَيُكَاثِبُهُمْ وَيَمْتُونَهُ الْخِلَافَةَ وَيَمْنِيهِمُ الْإِمْرَةَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْوَصْلَةِ وَعَظِيمِ الْحُرْمَةِ وَنَتَائِجِ الْأَرْحَامِ وَقَدْ قَطَعَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ وَبَتَّهُ وَأَنْتَ زَعِيمُ أَهْلِ بَيْتِكَ وَسَيِّدُ أَهْلِ بِلَادِكَ فَالْقَهْ فَارْذُدْهُ عَنِ السَّعْيِ فِي الْفُرْقَةِ وَرُدِّهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنِ الْفِتْنَةِ.»^۲

(ای ابن عباس) من دوست داشتم درباره کارهایی که از حسین بن

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۶

۲- تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۰ و تذکره سبط ص ۲۳۸

علی سرزده است بر شما اهل بیت پیغمبر (ص) اتمام حجت کنم . بمن گزارش داده اند که جمعی از شیعیان حسین بن علی از مردم عراق با او مکاتبه دارند و آنان بحسین نوید خلافت میدهند و او هم به آنان امید حکومت میدهد و شما میدانید که پیوند دوستی و احترام زیاد و خویشاوندی در بین ما وجود دارد و اکنون حسین بن علی این پیوند را بریده است و تو (ای ابن عباس) که سرپرست اهل بیت و بزرگ مردم بلاد خود هستی^۱ لازم است حسین را ملاقات کنی و او را از ایجاد اختلاف باز داری و نگذاری این امت در فتنه بیفتد.

بدینگونه می بینیم حکومت سر نیزه و اختناق که از فرزند رسول خدا (ص) در وطنش سلب مصونیت کرده و آنحضرت بحکم اضطرار بحرم خدا پناهنده شده است ، اکنون که يك نامه در جواب آنهمه نامه مردم کوفه فرستاده است او را عامل فتنه و اختلاف میخوانند.

اگر امام حسین (ع) تسلیم بی قید و شرط یزید شود و در ردیف جیره خواران مزدور درآید کسی بر ضد او تبلیغاتی نمیکند ولی چون از پذیرفتن خلافت غیر قانونی پسر معاویه خودداری کرده و در فکر نجات دادن اسلام و مسلمانان است آشوبگر و فتنه انگیز شده است !!! پرروئی و بی آبروئی تا این اندازه کسی ندیده است. اساساً شرم و حیا در قاموس زندگی بنی امیه مفهوم و معنائی ندارد.

۱- گویا یزید در این جمله نسبت به امام حسین علیه السلام تعریفی دارد که ابن عباس را سرپرست و بزرگ اهل بیت خوانده است.

مرحله دوم:

حرکت ناگهانی امام:

شهر کوفه در انتظار مقدم امام حسین (ع) به بیجان آمده و هر چه روز بیشتر میگذشت بی صبری مردم زیادتر میگشت و هر چه از مسلم بن عقیل در این باره چیزی می پرسیدند طبعاً میگفت: نامه ای برای امام نوشته ام که هر چه زودتر بکوفه بیاید و منتظرم با خود آنحضرت بیاید یا نامه اش برسد. کوفه تقریباً در دوهزار کیلو متری شمال شرقی مکه قرار دارد و بعلت دوری راه و نبودن وسائل ارتباط سریع نه ممکن بود اخبار کوفه بسرعت با امام برسد و نه ممکن بود مسلم بزودی اخبار مکه را دریافت کند. اگر مرتب پیکی رفت و آمد میکرد شاید پس از حدود دوازده روز اخبار کوفه بمکه و پس از دوازده روز دیگر اخبار مکه بکوفه میرسید بنا بر این اگر مسلم نامه ای برای امام مینوشت پس از ۲۴ روز و شاید هم بیشتر جواب آنرا دریافت میکرد. و همین دوری راه و نبودن وسائل ارتباط سریع، مشکلات زیادی در راه قیام امام حسین (ع) بوجود آورد. و بهمین علت، مکه خبر ندارد که پس از انتصاب عبیدالله زیاد بحکومت کوفه چه تحولات جدیدی در آن شهر بوجود آمده و وظیفه مسلم تا چند حد سنگین تر شده است.

و کوفه خبر ندارد که دولت یزید چه تصمیم جدیدی درباره امام گرفته و این تصمیم در حوادث آینده تا چه حد مؤثر خواهد بود.

مکه خبر ندارد که سخنرانی تهدیدآمیز عبیدالله زیاد در مسجد

جامع کوفه^۱ و سختگیری بی اندازه حاکم تازه نفس، کار را بر مسلم بن عقیل
تاچه اندازه سخت و مردم را تاچه حد ناراحت کرده است.

و کوفه خبر ندارد که عمرو بن سعید حاکم حجاز و امیر الحاج
انتصابی از طرف یزید چه دستور ظالمانه و تکان دهنده ای درباره امام
حسین (ع) دریافت کرده و مأمور شده است در ایام حج آن دستور را
اجرا کند.

مکه خبر ندارد که ابن زیاد بوسیله جاسوس مخصوص خود از
مخفیگاه مسلم اطلاع پیدا کرده^۲ و بهمین زودی برای نماینده حسین (ع)
خطر جدیدی پیش می آید.

و کوفه خبر ندارد که فرمان تازه ای از طرف پسر معاویه صادر شده
است که کار امام را در مکه یکسره کنند.

مکه خبر ندارد در همان زمانیکه حسین بن علی (ع) میخواهد برای
مسافرت کوفه تصمیم بگیرد میزبان مسلم بن عقیل، هانی بن عروه بجرم
پذیرائی از مسلم از حاکم خونخوار کوفه چوب میخورد و با صورت مجروح
و خون آلود زندانی میشود^۳ و مسلم در برابرین تجاوز وظیفه دیگری
پیدا میکند.

و کوفه خبر ندارد حسین بن علی (ع) اطلاع حاصل کرده است که
جمعی از تروریستهای مزدور و چاکران جان نثار یزید دستور دارند تحت
رهبری حاکم حجاز در ایام حج پسر پیغمبر (ص) را دستگیر یا ترور

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴

۲- کامل ج ۴ ص ۲۷

۳- کامل ج ۴ ص ۲۹

کنند^۱. و از این جهت امام ناچار شده است همان روزی که مردم شروع
به اعمال حج میکنند سرعت از مکه خارج شود.

مکه خبر ندارد در همان روزی که حسین بن علی (ع) بسوی کوفه
حرکت میکند نماینده او مسلم بن عقیل برای حمایت از هانی بن عروه و
پیشگیری از غافلگیر شدن قصر ابن زیاد را محاصره میکند و فردای آن روز
مسلم و هانی هر دو اعدام میشوند^۲.

و کوفه خبر ندارد همان روز که مسلم بن عقیل قصر ابن زیاد را
محاصره میکند امام حسین (ع) از مکه خارج شده و مورد تعقیب نظامیان
مسلح حاکم حجاز قرار میگیرد^۳.

خلاصه در چند روز اوائل ماه ذی الحجه که در کوفه حوادث حادی
در جریان بود، نه مکه از حوادث کوفه خبر داشت و نه کوفه از آنچه در
مکه میگذشت آگاه بود^۴. و بدون تردید اگر مکه و کوفه از حوادث
یکدیگر آگاه بودند سیر نهضت امام طور دیگری بود.

حادثه تازه ای که در مکه رخ داد و افکار مردم را بخود جلب کرد
حرکت ناگهانی فرزند پیغمبر (ص) از مکه معظمه بود^۵.

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۳۵

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۵

۳- الاخبار الطوال ص ۲۲۱

۴- ارشاد مفید ص ۱۰۹ و لهوف ص ۵۲. بی خبری مکه از اخبار کوفه و
کوفه از اخبار مکه از این جمله لهوف استفاده میشود که میگوید: «وَكَانَ قَدْ تَوَجَّهَ
الْحُسَيْنُ (ع) مِنْ مَكَّةَ ... قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ. آنگاه که امام حسین (ع) از
مکه حرکت کرد از قتل مسلم آگاه نبود».

۵- ارشاد مفید ص ۱۹۹

امام/حسین(ع) همانطور که در مدینه برادر خود محمد بن حنفیه را مأمور کرده بود که جریانات سیاسی را بوی گزارش دهد^۱ طبعاً در مکه هم بطور کامل مراقب اوضاع و احوال عمال حکومت بود و چند روز از اول ماه ذی الحجّه گذشته بود که احساس کرد ممکن است خطر جدیدی از طرف حکومت یزید متوجه وی گردد. و این خطر روز ۸ ذی الحجّه خیلی جدی و شدید شد، زیرا حاکم حجاز (عمر بن سعید) همان روز هشتم ذی الحجّه با نیروهای مسلح خود وارد مکه شد^۲ و با این وضع خطر ترور^۳ یا دستگیر شدن^۴ یا جنگ با نیروهای حاکم^۵ برای امام يك خطر کاملاً جدی و محسوس بود.

حکومت خام و بی تدبیر یزید دیگر نتوانست وجود حسین بن علی(ع) را در مکه تحمل کند و پس از حدود چهار ماه تصمیم گرفت کار آنحضرت را در همان مکه یکسره کند، از اینرو لازم بود امام زودتر مکه را بسوی کوفه ترک نماید.

بسوی کوفه :

کاروان امام حسین(ع) اکنون پس از چهار ماه و پنج روز توقف در مکه از آن شهر خارج شده و بطرف شمال شرق راه کوفه را در پیش گرفته است. و چون در ایام توقف امام در مکه جمعی از مردم بصره و حجاز بآن

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸

۲- الامامة والسياسة ج ۲ ص ۳

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۳۵

۴- ارشاد ص ۱۹۹

۵- لهوف ص ۵۵

حضرت ملحق شدند^۱ اکنون کاروان سبط پیغمبر(ص) سنگین تر شده و بدستوری بسرعت بسوی عراق میرود.

اکنون همه فکر امام حسین(ع) اینست که هر چه زودتر بکوفه برسد، زیرا اگر در مکه میماند خطر قطعی بود پس باید از منطقه خطر بسرعت دور شود و زودتر بکوفه برسد و با پشتیبانی نیروهای داوطلب و متشکل، حکومت آزاد بخش اسلامی را تشکیل بدهد.

چرا کوفه را انتخاب کرد؟

این فکر بمغز هر مؤرخ میآید که چرا امام حسین(ع) کوفه را برای مرکز تشکیل حکومت و پایگاه مقاومت انتخاب کرد با اینکه افراد متفکری مثل ابن عباس عقیده داشتند برای منظوری که امام دارد یمن که در نواحی جنوبی مکه است مناسب تر میباشد؟

ابن عباس وقتی که مطلع شد امام تصمیم دارد بکوفه برود بسوی گفت: بنظر من یمن برای مرکز مبارزه و پیکار از کوفه بهتر است زیرا در یمن جمعی از شیعیان پدر شما هستند که از شما حمایت میکنند، علاوه بر این در یمن قلعهها و کوهستانها و درههایی هست که برای سنگر گیری و مبارزه مناسب است^۲.

در اینجا باید گفت: کوفه بچند علت برای پایگاه مبارزه بهتر از یمن یا هر جای دیگری بود:

۱- کوفه از حسین بن علی(ع) رسماً دعوت کرده و آمادگی خود را

۱- ارشاد ص ۱۹۹

۲- الاخبار الطوال ص ۲۲۱

برای حمایت از آنحضرت اعلام داشته است، و بدون تردید، شهری که خود در دعوت پیشقدم شده برای مبارزه آماده تر است از شهری که امام بخواهد بطور ابتدائی بدانجا برود.

۲- از کوفه گزارش صحیح از مسلم بن عقیل رسیده و اوضاع آنجا خیلی روشن است و برای مبارزه آمادگی کامل دارد، ولی از یمن هیچگونه اطلاع اطمینان بخشی در دست نیست و ممکن است اگر امام بیمن برود فوراً از طرف عمال حکومت دستگیر شود.

۳- تقاضاهای پی گیر مردم کوفه و وظیفه‌ای برای امام حسین (ع) ایجاد کرد و سبب شد که آنحضرت تقاضای هیجده هزار و بنقل دیگری چهل هزار ارادتمند را بی جواب نگذارد و احساسات مردم را جریحه دار نکند، و در این هنگام که دولت یزید از امام سلب مصونیت کرده است هم از عواطف دینی مردم برای هدف خود استفاده کند، و هم وظیفه‌ای را که افکار عمومی و وجود نیروهای داوطلب از نظر حمایت اسلام برای وی ایجاد کرده است انجام دهد. هسته مرکزی نیروهای امام در کوفه بود نه در یمن یا جای دیگر.

باین سه دلیلی که ذکر شد کوفه از هر شهر دیگری مناسب تر بود که امام برای تعقیب هدف خود در آنجا مستقر شود و حکومتی را تشکیل بدهد که بحمايت اسلام برخیزد.

يك خبر ناگوار:

کاروان امام حسین (ع) شتابان بسوی کوفه میرفت، و آن راه‌های

۱- مشیر الاحزان ص ۱۱ و تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۶۱

طولانی و بیابانی را با اینکه زن و فرزند همراه کاروان بود بسرعت طی میکرد. چیزی که خیلی فکر امام را مشغول میکرد این بود که بتواند اطلاع صحیحی از اوضاع کوفه حاصل کند. سابقاً اشاره شد که آنحضرت از بین راه نامه‌ای برای مردم کوفه توسط پیک مخصوصی فرستاد و آنرا بجدیت و آمادگی بیشتری دعوت کرد.

پس از فرستادن این پیک علاقه امام با اخبار کوفه بیشتر شد زیرا هم میخواست از حال مسلم اطلاع جدیدی حاصل کند و هم از وضع نامه‌رسان خود آگاه گردد و بدین علت میل داشت حتی از رهگذرانی که از کوفه میآمدند کسب خبر کند.

امام حسین (ع) نزدیک منزل «زُرُود» مردی را دید که از طرف کوفه میآید ایستاد که اوضاع کوفه را از وی بپرسد، آن مرد که دید امام با او کار دارد راه خود را کج کرد و آنحضرت هم چون چنین دید از وی صرف نظر نمود. دو نفر از بنی اسد که از حج فارغ شده و همراه کاروان امام بعراق میرفتند آن مرد را ملاقات کردند و از نسب وی سؤال نمودند معلوم شد او هم از قبيلة بنی اسد است. از او پرسیدند: از کوفه چه خبر داری؟ گفت: من در کوفه دیدم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته بودند و بدنشان را در بازار روی زمین میکشیدند.

این دو نفر مرداسدی میگویند: ما این خبر را از آن مرد دریافت کردیم و همراه کاروان امام رفتیم تا آنکه شبانگاه در منزل «تعلییه» فرود آمد، همانوقت نزد آنحضرت شتافتیم و سلام کردیم و گفتیم: ما خبر تازه‌ای داریم اگر مایل هستید آشکارا بگوئیم و اگر نه، محرمانه. امام نگاهی

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۱

بما و باصحابش گرد و فرمود: ما چیزی از یاران خود پوشیده نداریم .
گفتیم: آن مردی که شما دیروز بسوی وی رفتید تا از او چیزی بپرسید ما
آنچه لازم بود از او پرسیدیم ، او از قبیلۀ ما و مردی راستگو و خردمند
است، خبری که او بما داد این بود که میگفت : من از کوفه بیرن نیامدم
مگر بعد از آنکه دیدم مسلم بن عقیل وهانی بن عروۀ را کشته بودند و بدن
آندورا در بازار روی زمین میکشیدند .

این خبر تلخ و تکان دهنده برادران مسلم و فرزندان او را ناراحت و
پریشان و امام حسین (ع) را ناراحت تر و پریشان تر کرد ، تو گوئی آتشی
در دل امام برافروخت و جانش را مشتعل ساخت ، او بقدری از این خبر
کو بنده و شکننده ناراحت شد که چند دفعه جمله: «ثُمَّ لِيَوْمِ نَازِئِهِ زَاجِعُونَ»
را تکرار فرمود.

آیا برادران و فرزندان مسلم و خانواده امام تا چه اندازه پریشان
شدند و این غصه کشنده را چگونه تحمل کردند و آنان با امام چه گفتند،
و در جواب از آنحضرت چه شنیدند؟ خدا میداند . آنچه مسلم است این
خبر از کو بنده ترین و سوزنده ترین و ناگوارترین اخباری است که در طول این
مسافرت با امام حسین (ع) و خاندانش رسیده است . علاوه بر این ، معلوم
نیست حالا که نماینده امام باین سر نوشت گرفتار شده است پیکری که آن
حضرت از بین راه بکوفه فرستاد تا مردم را از آمدن پسر پیغمبر (ص)
آگاه کند بچه روزی افتاده است؟

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۲ و ۲۰۳

شورای صحرا :

خبر شهادت مسلم وهانی انقلاب عجیبی در فکر امام و اصحابش
بوجود آورد زیرا مسافرت برای کوفه باطمینان نامه مسلم شروع شد، آیا
اکنون که مسلم کشته شده باز هم میتوان بکوفه امیدوار بود؟ آیا در این
حال اگر امام بکوفه برود مثل مسلم گرفتار میشود یا اینکه شخصیت عظیم
آنحضرت مردم را جذب میکند و نیروهای آماده نیز بکمک امام میشتابند
و او را از خطر تجاوز عمال حکومت مصون میدارند؟ آیا اوضاع کوفه بطور کامل
منقلب شده و عبیدالله زیاد حاکم تازه نفس کوفه بر نیروهای ملی مسلط
گشته است؟ در صورتی که با این وضع رفتن بکوفه صلاح نباشد آیا برگشتن
بمدینه یا مکه میسر است؟ آیا اگر امام حسین (ع) بمکه برگردد حاکم
دیکتاتور حجاز دوباره نظامیان مسلح خود را برای تعقیب آنحضرت
نخواهد فرستاد؟

آیا اگر کاروان امام بمدینه برگردد از تجاوز دستگاہ حکومت
محفوظ خواهد بود؟

حکومت یزید در مدینه و مکه از فرزند پیغمبر (ص) سلب مصونیت
کرد و از این جهت او ناچار شد از مدینه شبانه و مخفیانه با ناراحتی و نگرانی
خارج شود، و در مکه هم برای رهائی از خطر زودتر حرکت نمود، و باز
هم در بیرون مکه مورد تعقیب نیروهای حاکم قرار گرفت.

وضع عجیبی است! مسئله بفرنجی است! معمای پیچیده ای است!
چه باید کرد!! راه حل مشکل چیست؟!

امام حسین (ع) بحکم ضرورت درباره رفتن بکوفه یا برگشتن

بمدینه یا مکه مطلب را بمشورت گذاشت^۱. در آن بیابان حیرت‌زا، شورائی از امام و همراهانش تشکیل شد، این شورای صحرا در حال پریشانی فکر و تهاجم غم و اندوه و در حالیکه غصه‌های متراکم گلوی اصحاب شوری را میفشارد باید درباره مسئله جدید نظر بدهد، و درباره مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مسئله سیاسی و نظامی رأی قاطع صادر کند.

کاروان امام بر سردوراهی است برود یا برگردد؟

برادران مسلم که پنج نفر بودند و نظر آنان در تصمیم شوری خیلی

مؤثر بود با امام گفتند:

«قَدْ جَاءَكَ مِنَ الْكُتُبِ مَا نَتَّقُ بِهِ^۲ یعنی نیروهای ملی کوفه بطور داوطلبانه

نامه‌های فراوانی درباره زعامت و تشکیل حکومت بشما نوشتند، و ما

به پشتیبانی این جمعیت انبوه و مشتاق اطمینان داریم».

برادران مسلم بدین علت که نیروهای فشرده امام در کوفه گوش

بفرمان و آماده پشتیبانی وی بودند عقیده داشتند که باید بکوفه بروند.

آنان می‌گفتند: اگر ما بکوفه برویم ازدو حال خارج نیست، یا چنانکه

دلخواه ماست پیروزمیشویم که در این صورت هم بمقصود خود میرسیم و هم

انتقام خون مسلم را میگیریم، و یا اینکه ما هم مثل مسلم بشهادت

میرسیم.

شاید برادران مسلم فکر می‌کردند که اگر بمدینه یا مکه برگردند

خطر و گرفتاری حتمی است ولی اگر بکوفه بروند باز هم امید موفقیت و

پیروزی هست و در این صورت بدون شك کار عاقلانه اینست که بکوفه بروند.

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۳، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۹

۲- الامامة والسياسة ج ۲ ص ۶

يك عده از یاران امام با آنحضرت گفتند: شما مثل مسلم نیستید و شخصیت اجتماعی شما آنقدر بزرگ است که اگر بکوفه وارد شوید نیروی عظیمی از مردم به پشتیبانی شما خواهد برخاست و باكمك این نیروهای ملی میتوانید بمقاومت پردازید^۱.

آنچه يك عده از اصحاب امام گفتند مطلبی صحیح و قابل قبول بود

زیرا نیروهای داوطلب امام که پس از قتل مسلم بلا تکلیف و بی سرپرست

مانده بود اگر امام حسین(ع) آزادانه وارد کوفه میشد تحت رهبری آن

حضرت متشکل میشد بلکه جمعیت دیگری هم بعلت محبوبیت عمیق امام

بوی ملحق میشدند، و نیروهای بصره هم که امام حسین(ع) قبلا از آنان

دعوت کرده و آماده بودند^۲ به نیروهای کوفه می‌پیوستند، در این صورت

امید پیروزی کاملاً بموقع بود، زیرا با کشته شدن يك نفر فرمانده یعنی

مسلم بن عقیل شکست نیروهای امام قطعی نبود، چون فرمانده حقیقی

همه نیروهای ملی عراق، خود حسین بن علی(ع) بود و با وارد شدن آن

حضرت بکوفه امید این بود که ارتش امام نیرومندتر از سابق گردد یا لااقل

با همان وضع سابق هسته مرکزی نیروهای حسینی را تشکیل دهد و

آماده اقدام گردد، در این صورت، عُبَيْدُ اللَّهِ زیاد که مورد تنفر شدید مردم بود

نمیتوانست ارتش حسین بن علی(ع) را درهم بشکند.

نظری که برادران مسلم و يك عده از یاران امام دادند مورد قبول

آنحضرت واقع شد و در آن شرائط، بهترین نظر همین بود زیرا با توجه

باینکه در مدینه و مکه از فرزند پیغمبر(ص) سلب مصونیت کرده بودند

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۳ و مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۹

۲- لهوف ص ۳۲ تا ۳۷

و در حجاز حتی امنیت مسکن نداشت برگشتن بمدینه یا مکه آینه تاریکی داشت ولی در رفتن کوفه این امید وجود داشت که بتواند با پشتیبانی نیروهای داوطلب بمقاومت پردازد.

بنابراین صحیح ترین نظر همان بود که برادران مسلم و يك عده از یاران امام اظهار کردند و از این رو مورد تصویب آنحضرت واقع شد. و بدینگونه شورای صحرا رأی قطعی خود را صادر کرد که باید بکوفه بروند و کاروان امام تصمیم گرفت راه خود را بسوی کوفه ادامه دهد.

يك نکته :

شاید بعضی افراد پیش خود فکر کنند چگونه ممکن است پس از شهادت مسلم باز هم امکان پیروزی برای امام باشد؟
ولی باید دانست افرادی که در آن زمان بوده اند بهتر از ما می توانستند اوضاع و احوال آن زمان و امکان یا عدم امکان پیروزی را درک کنند.
برادران مسلم که در آن زمان و در متن جریانات سیاسی وارد بوده اند بطور صریح میگویند: برای ما دو احتمال وجود دارد: یا مرگ و یا غلبه بردشمن (ارشاد ص ۲۰۳) در این صورت افرادی که در این زمان زندگی میکنند نمیتوانند بگویند: پس از شهادت مسلم امکان پیروزی برای امام نبوده و نمیتوانند بگویند: ما اوضاع و احوال آن زمان را بهتر از برادران مسلم درک میکنیم.

و نیز اصحاب امام به آنحضرت گفتند: شخصیت شما از مسلم خیلی بزرگتر است و اگر به کوفه بروید مردم بیش از آنچه به مسلم توجه کردند بیاری شما خواهند شتافت.

اگر در آن محیط امیدی به پیروزی امام نبود چگونه اصحاب آن حضرت که در عمق جریانات سیاسی وارد بودند چنین سخنی را میگفتند؟ پس همین سخن اصحاب امام که از خردمندترین افراد بوده اند دلیل اینست که پس از شهادت مسلم هنوز امید به پیروزی فرزند پیغمبر (ص) بوده است.

يك نامه و يك خبر :

کاروان امام حسین (ع) طبق تصمیم شوری، اول صبح از ثعلبیه بسوی کوفه رهسپار شد. قیافه ها گرفته و افراد کاروان نگران و درباره آینده خود بفکر فرو رفته و با پیریشانی خیال براه خود ادامه میدهند. بین بیم و امید راه بین ثعلبیه تا زباله راطی کردند، آنگاه که بمنزل «زباله» رسیدند یکی از کوفه رسید که نامه ای برای امام آورده بود. این پیک را محمد بن اشعث و عمر بن سعد بدرخواست مسلم بن عقیل فرستاده بودند، چون مسلم آنگاه که در دست عمال حکومت گرفتار شد از محمد بن اشعث که مأمور دستگیری او بود درخواست کرد که جریان گرفتاری و سرانجام کار او را با اطلاع امام برساند. و همین درخواست را در مجلس عبیدالله زیاد از عمر بن سعد کرد. طبق تقاضای مسلم این پیک با نامه ای بحضور امام اعزام شد که در آن نامه جریان گرفتاری مسلم و قتل وی را نوشته بودند.

امام نامه را دریافت کرد. مضمون نامه همان خبری بود که آنحضرت در منزل ثعلبیه از آن دونفر مرد اسدی شنیده بود یعنی کشته شدن مسلم. ضمناً خود آن نامه رسان با امام گفت: پیک شما دقیس بن مسهر

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۶ و الاخبار الطوال ص ۲۲۳

صیداوی، را عمال حکومت دستگیر و اعدام کردند. با رسیدن این نامه، شهادت مسلم که آن دومرد اسدی در منزل «ثعلبیه» خبر آنرا داده بودند بیش از پیش قطعی شد^۱.

در اینجا امام حسین (ع) آنگاه که نامه را خواند و توسط نامه‌رسان از قتل پیک خود آگاه شد مکتوبی نوشت و دستور داد برای مردمی که همراه آنحضرت بودند بخوانند و مضمون آن مکتوب چنین بود: «خبر ناراحت کننده‌ای به ما رسیده است:

مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و پیک مخصوص من کشته شده‌اند، اینک هر کس میل دارد میتواند بدون هیچ مسئولیتی برگردد^۲». امام این کار را بدانجهت کرد که میدانست جمعی از اعراب بیابان گرد که در راه با آنحضرت ملحق شده بودند در فکر پول و پلو بودند و خیال میکردند امام بشهری میرود که مردم آن از هر جهت آماده پذیرفتن فرمان وی هستند، برای اینکه این اعراب در کار خود بصیرت داشته باشند وضع کوفه را روشن کرد تا هر کس آماده فداکاری نیست برگردد.

پس از آنکه مکتوب سبط پیغمبر (ص) خوانده شد آن افرادی که بامید سیر کردن شکم خود در راه بکاروان امام ملحق شده بودند از همانجا برگشتند^۳.

یک بر خورد در دناک :

کاروان غمگین و ناراحت امام حسین (ع) که برای بار دوم خبر

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۳

۲- ارشاد ص ۲۰۳ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۰

۳- الاخبار الطوال ص ۲۲۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۳

کشته شدن مسلم بن عقیل را شنید پس از دریافت خبر ناگوار دیگر یعنی کشته شدن پیک امام، بانگرانی بیشتری بسوی کوفه حرکت کرد. کاروانی که پس از جدا شدن اعراب بیابان گرد سبک تر شده بود بدستور امام از منزل زباله آب فراوان برداشت و آن منزل را پشت سر گذاشت و بمنزل «بطنُ العقبه» رسید و در آن منزل طبق معمول برای استراحت فرود آمد. سپس بامدادان از آن منزل نیز حرکت کرد و راه کوفه را پیش گرفت و شبانگاه در منزل «شراف» استراحت کرد. پس از آن بهنگام سحر، بدستور امام از منزل شراف آب فراوان برداشت و بهنگام صبح کوچ کرد.

کاروان حجاز منزل شراف را پشت سر گذاشت و بطرف شمال شرق بسوی کوفه پیش رفت و تا نزدیک ظهر راه پیمائی کرد. ناگاه یکی از همراهان بگمان اینکه نخلهای عراق را دیده و بمقصد نزدیک شده تحریک شد و «الله اکبر» گفت. ولی آنچه او دیده بود نخلهای عراق نبود بلکه پرچمها و سرنیزه‌های نظامیان حُر بن یزید پیشقراول قشون دشمن بود. کاروان امام بدستور آنحضرت پیشدستی کرد و محل «ذو حُسم» را که در طرف چپ راه بود برای پناهگاه بتصرف در آورد و در همانجا فرود آمد و زنان و کودکان پیاده شدند.

اردوی هزار نفری سواران دشمن بریاست حُر بن یزید ریاحی رسیدند و در میان آفتاب سوزان در برابر توقفگاه کاروان امام موضع گرفتند، آنگاه بدستور فرزند پیغمبر (ص) نظامیان واسبهای آنان بوسیله آب که بهترین تحفه آن بیابان سوزان بود پذیرائی شدند.

سپس بهنگام ظهر مؤذن امام حسین (ع) اذان گفت، پیش از نماز ظهر امام بپاخواست و خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود:

دای مردم امن میخوام دلایل حرکت خود را تسوی کوفه در پیشگاه خدا و برای شما بیان کنم: من بسوی کوفه حرکت نکردم، مگر بعد از آنکه نامه ها و فرستادگان شما آمدند و گفتند: ما رهبر و زمامدار نداریم، تو رهبری ما را بپذیر تا خدا بوسیله رهبری و زمامداری تو ما را برحق و راستی مجتمع سازد، اینک من آمده ام پس اگر شما هنوز بر همان عقیده هستید و با من عهد و پیمان می بندید که در یاریم کوشا باشید در این صورت به شهر شما می آیم^۱ و اگر پیمان نمی بندید و در یاریم کوشا نیستید من از همینجا بر میگردم. خُربن یزید و اردویش در جواب امام سکوت کردند. آنگاه به مؤذن دستور داد اقامه نماز بگوید و نماز جماعت باشد و هر دو اردو به امام اقتداء کردند.

پس از پایان نماز امام به محل خود مراجعت فرمود و خُربن یزید هم به همان بجائی که موضع گرفته بود برگشت و در خیمه ای که برایش زده بودند با بعضی از همراهانش استراحت کرد و سر بازان وی در همان بیابان در جای خود بحالت آماده باش صف بسته و توقف کردند و هر یک افسار اسب خود را گرفت و در سایه اسبش نشست.

بهنگام نماز عصر دوباره مؤذن امام حسین (ع) اقامه نماز گفت و هر دو گروه نماز عصر را با امام خواندند پس از پایان نماز عصر فرزندان پیغمبر (ص) بپاخواست و خطبه ای ایراد کرد و دوباره مطالبی را نظیر آنچه قبل از نماز ظهر فرموده بود تکرار نمود.

۱- بدیهی است اینکه امام میفرماید: اگر با من پیمان می بندید که در یاریم کوشا باشید به شهر شما می آیم می خواهد اگر ممکن باشد خربن یزید و اردوی او را بسوی خود جلب کند تا در مبارزه با حکومت یزید با آنحضرت همکاری کنند.

فرمانده نظامیان در جواب امام گفت: بخدا قسم من نه از این نامه ها خبر دارم و نه از این فرستادگان. امام حسین (ع) دستور داد نامه های مردم کوفه را پیش روی او ریختند. خُربن یزید گفت: ما از کسانی که نامه نوشته اند نیستیم و ضمناً دستور داریم شما را بکوفه جلب کنیم و نزد امیر ببریم^۱.

وه! که این بر خورد حسین بن علی (ع) با خُربن یزید چقدر برای امام و همراهانش دردناک و ناگوار است!

آه! که تحمل این حادثه برای خاندان پیغمبر (ص) تا چه اندازه تلخ و دشوار است! این مرد که بفرماندهی هزار سوار مسلح با استقبال فرزندان پیغمبر (ص) آمده میگوید: من مأموریت دارم که شما را زیر نظر گرفته بکوفه جلب کنم و نزد امیر «عبیدالله زیاد» ببرم. او! که شنیدن این سخن برای سامعه امام تا چه حد سنگین و ناراحت کننده است!

نقطه تحول:

امیر عراق، عبیدالله زیاد است، و قدرت حکومت این استان بزرگ با اختیارات وسیع حکمرانی در قبضه این مرد (یا نامرد) بی عاطفه و بد سابقه است و زمام اختیار این منطقه پهناور خاور میانه که از سواحل خلیج فارس تا ری و گرگان و همدان کشیده شده بدست این عنصر فساد افشاده است.

اسلوب حکومت وی اسلوب حکومت فردی و دیکتاتوری و نسخه دوم حکومت مرکزی شام است، و بر اساس سلب همه آزادیها و همه حقوق

۱- ارشاد مفید ص ۱۰۵ و ۲۰۶ و الاخبار الطوال ص ۲۲۴

اجتماع استوار شده و بهیچ قانونی احترام نمیکنند و هیچگونه سازمان قضائی را به رسمیت نمی شناسد. اساساً در منطق این حکومت، قانون و دستگاه قضائی یعنی ارادهٔ پسر زیاد بن ابیه و پسر معاویه بن ابی سفیان و دلیل این منطق، جسدهای بدار آویخته و سر نیزه برنده و زندانهای پراز بی گناهان و آزادگان است.

پسر زیاد با کشتن فرستادهٔ امام حسین در بصره^۱

و کشتن نامه رسان آنحضرت در کوفه^۲

و کشتن مسلم بن عقیل نمایندهٔ حسین بن علی (ع)^۳

و کشتن پیر مرد نودساله هانی بن عروه رئیس قبیلهٔ مراد^۴.

و کشتن جمعی از بزرگان کوفه بجرم اینکه مخالفان یزید را معرفی

نکرده اند^۵.

و با سلب امنیت مسکن از مردم کوفه^۶. و با سلب امنیت قضائی.

و بادادن پول بیحساب خزانهٔ مملکت به چاکران جان نثار یزید و اشراف

کوفه^۷.

پسر زیاد با این جنایتها و قساوتها اوضاع کوفه را دگرگون کرده و

بر نیروهای آزادیخواه که آمادهٔ پشتیبانی از امام حسین (ع) بودند مسلط

گشته و برای خوش رقصی در انجام مأموریت و برای اینکه کدورت خاطری

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

۲- ارشاد مفید ص ۲۰۳

۳ و ۴- ارشاد ص ۲۰۳

۵- نفس المهموم ص ۴۹

۶- ارشاد ص ۱۹۳

۷- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۶

که خلیفهٔ صد در صد قانونی !!! از وی داشت به خشنودی مبدل شود چنان اخطناق شدیدی بوجود آورده و چنان بر اعصاب ناراحت مردم فشار میآورد که هیچکس جرأت نفس کشیدن ندارد.

همهٔ راهپا را تحت مراقبت شدید در آورده و حصین بن نمیر (یا تمیم)

رئیس انتظامات کوفه را با نیروی کافی بقادسیه که تا کوفه پانزده فرسخ

فاصله دارد^۱ فرستاده است تا راهپا را بشدت کنترل کند و زیر نظر بگیرد.

و حرّ بن یزید ریاحی را از قادسیه که در مرز عراق واقع شده فرستاده اند

تا امام را در راه حجاز دستگیر کند و بکوفه نزد امیر عراق ببرد.

اکنون حرّ بن یزید پیشقراول نیروهای ابن زیاد در مقابل امام

حسین (ع) موضع گرفته و میگوید: من مأموریت دارم شما را بکوفه جلب

کنم و تسلیم امیر عراق، عبیدالله زیاد بنمایم.

اینجا نقطهٔ تحول فکری امام و تغییر برنامهٔ آنحضرت و هنگام

شروع مرحلهٔ سوم قیام است.

مرحلهٔ اول این بود که امام بمکه هجرت فرماید و به بررسی

اوضاع سیاسی و ارزیابی نیروهای خویش پردازد.

و مرحلهٔ دوم این بود که چون امام در کوفه نیروی کافی داشت

بآنجا برود و حکومت مستقلی برای نجات اسلام تأسیس نماید.

و پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل هم اگرچه امیدواری بکوفه

کمتر شد ولی باز هم کوفه نسبت بمکه و مدینه ترجیح داشت.

اما اکنون اگر امام زیر نظر نیروهای مسلح دشمن بکوفه برود

۱- ابوالشهداء ص ۹۳

۲- الحسين فی طریقه الی الشهادة ص ۴۹

هیچگونه امیدی بکوفه نیست زیرا مسلم شده است که قدرت نظامی و مالی در دست حاکم خونخوار عراق است و رجال مؤثر و بانفوذ کوفه جمعی کشته و جمعی زندانی گشته و طبقات دیگر مردم هم جرأت ندارند نفس بکشند. باز در اینحال هم اگر امام حسین (ع) بطور آزاد وارد کوفه میشد ممکن بود قسمتی از نیروهای ملی که شهادت بیشتری داشتند بکمک آن حضرت بشتابند. ولی خُزَین یزید میگوید: من باید حسین بن علی (ع) را بکوفه جلب کنم و تسلیم حاکم نمایم. و مسلم است اگر امام خلع سلاح شود وزیر نظر سر بازان مسلح وارد کوفه و تسلیم ابن زیاد گردد هیچکس برای پشتیبانی آنحضرت از جای خود تکان نمیخورد.

بنا بر این امام حسین (ع) در اینجا باید برنامه خود را طور دیگری تنظیم کند.

مرحله سوم :

برنامه ای که حسین بن علی (ع) بمقتضای مصلحت وقت تنظیم فرمود این بود که آنچه ممکن است کوشش کند که با این وضع بکوفه نرود. و از اینجا اقدامات امام بصورت دفاع خالص در آمد و دیگر فکر تشکیل حکومت در بین نبود.

برنامه مرحله سوم درست بعکس برنامه مرحله دوم است زیرا امام در مرحله دوم همه نیروی خود را بکار برد که هر چه زودتر بکوفه برسد. ولی در این مرحله تصمیم دارد همه نیروی خود را بکار برد که به کوفه نرود.

این تصمیمی است که امام پس از ایراد دو خطبه در برابر نیروی دشمن و پس از مذاکرات لازم که با فرمانده نیرو کرد انتخاب فرمود. و این برنامه ای است که بعد از نماز عصر هنگامیکه از قانع کردن خُزَین یزید و سر بازان وی مأیوس شد تنظیم نمود. و بدینگونه قیام امام حسین (ع) وارد مرحله سوم شد.

دستور مراجعت :

پس از مذاکراتی که بعد از نماز عصر بین امام و خُزَین یزید شد و «خُزَ» بی پرده گفت: من باید شمارا بکوفه جلب و تسلیم امیر نمایم، امام حسین (ع) بیاران خود دستور داد زنان و کودکان را سوار کنند و آماده حرکت نمایند. خُزَین یزید می بیند کاروان امام آماده حرکت میشود ولی نمیداند که میخواهد بچه طرفی حرکت کند او به نظامیان خود دستور آماده باش داد و منتظر ماند ببیند کاروان حسین بن علی (ع) چه قصدی دارد؟ آنگاه که کاروان امام آماده حرکت شد آنحضرت دستور داد سر مرکبها را بسوی حجاز برگردانند و پشت بکوفه بطرف جنوب غربی حرکت نمایند. کاروان امام روبه حجاز بحرکت در آمد. خُزَین یزید که یقین کرد امام مراجعت میکند به سر بازان دستور داد از برگشتن کاروان حسین بن علی (ع) بحجاز جلوگیری کنند و آنرا بسوی کوفه باز گردانند.

عمده فکر امام اینست که در حال حاضر از شر کوفه و شر دشمن خلاص شود، آنگاه درباره آینده که آیا باید بمدینه یا مکه یا جای دیگر

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴ و ارشاد مفید ص ۲۰۶

منتقل شود تصمیم بگیرد .

ضمناً آنحضرت با این دستور جدی که درباره برگشتن کاروان صادر کرد به حُر بن یزید میفهماند که امام با تمام قوا از جنگ پرهیز میکند ، و شایسته است این مرد صلح و اصلاح را آزاد بگذارند و اگر خواست مراجعت کند مزاحموی نشوند .

کاروان امام هنوز بقادسیه که در مرز عراق است نرسیده بود^۱ یعنی در حوزه مأموریت ابن زیاد وارد نشده بود ، و اگر آنحضرت در حوزه مأموریت ابن زیاد وارد نمیشد دیگر ابن زیاد وظیفه نداشت او را تعقیب کند ، و در این صورت یزید بن معاویه هم نمیتوانست او را مؤاخذه کند که چرا حسین بن علی (ع) را تعقیب نکردی ؟ خود ابن زیاد هم وقتیکه مسلم را بحضوری آورده بودند گفت : « وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنْ هُوَ لَمْ يُرِدْنَا لَمْ نُرِدْهُ^۲ اگر حسین با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نداریم » .

ولی معلوم نیست حُر بن یزید چرا با اینکه امام میخواهد برگردد آنحضرت را آزاد نمیگذارد ؟ آیا حُر دستور داشته است امام را در هر جا یافت اگر چه خارج مرز عراق باشد بکوفه جلب کند ؟ و آیا دستور داشته حتی اگر آنحضرت از سفر کوفه منصرف شود و بخواهد برگردد او را رها نکند ؟ ما نمیدانیم . فقط میدانیم اگر حُر بن یزید در این موقع حساس باین نکته توجه میکرد که اگر امام برگردد و مزاحم حکومت ابن زیاد نباشد دیگر جان ندارد ابن زیاد او را تعقیب کند ، اگر او به این نکته توجه میکرد شاید آنحضرت را آزاد میگذاشت تا به حجاز برگردد .

ولی حُر بن یزید باین نکته توجه نکرد . آیا او خبر نداشت که ابن زیاد گفته است : اگر حسین با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نداریم ؟ خدا میداند .

بدون تردید بسیاری از مشکلاتی که در کار مردم پدید میآید از بی فکری مأموران بی تدبیر است که در اطراف هر حادثه و مشکلی با اندازه کافی تأمل و عاقبت اندیشی نمیکنند و با خونسردی و متانت با آن حادثه روبرو نمیشوند و آن مشکل را با سر پنجه تدبیر نمیگشایند و میخواهند پیش از نیروی عقل و فکر با نیروی نظامی آن مشکل را حل کنند و از این جهت گاهی خسارت های فراوانی ببار میآورند و باشکستهای معنوی بزرگی روبرو میشوند . و در حل مشکلات بین المللی نیز گاهی همین خطای بزرگ پیش میآید و جهانی بخطر و زحمت میافتد .

حُر بن یزید در اینجا پیش از آنکه از نیروی عقل و فکر استفاده کند از نیروی نظامی استفاده کرد ، و این خطای بسیار بزرگی بود که این فرمانده مرتکب شد چنانکه خودش در روز عاشورا باین خطای بزرگ اعتراف کرد و با امام عرضه داشت : من بودم که نگذاشتم شما برگردید و برای جبران خطای خود جانم را فدای آنحضرت کرد .

حُر بن یزید بنظامیان خود فرمان داد از مراجعت کاروان امام به حجاز جلوگیری کنند . واردوی دشمن بدستور فرمانده خود در مقابل کاروان پسر پیغمبر (ص) صف بست و بشدت از برگشتن کاروان جلوگیری کرد . چه حادثه عجیبی است !؟ چه مشکل دردناکی است !؟ چه پیش آمد تأسف آوری است !؟

فرزند پیغمبر (ص) با کاروانی که حامل زنان و کودکان است میخواهد

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲ و ۳۰۲

۲- ارشاد ص ۱۹۶

بخاطر حفظ مصالح اسلام از منطقه خطر و تصادم دور شود و از جنگ پرهیز کند، ولی او را آزاد نمیگذارند!

سبحان الله! زمین با این وسعتش بر فرزند رسول خدا (ص) تنگ شده است؟! چه باید کرد؟ نه امام حسین (ع) مردی است که تسلیم دشمن شود، و نه خُربن یزید مأموری است که مشکل را با سرپنجه تدبیر حل کند و امام را آزاد بگذارد که برگردد.

کاروان سبط پیغمبر (ص) زیر برق آفتاب سوزان بلا تکلیف مانده و زنان و کودکان خاندان امام از یکطرف از گرمی آفتاب ناراحتند، و از یکطرف از بلا تکلیفی رنج میبرند. و سر بازان دشمن غرق اسلحه در جلو کاروان امام صف کشیده و از بزرگ شدن آن بسختی جلوگیری میکنند. امام از این ممانعت و سختگیری که کاری سفیهانه بود بسیار ناراحت شد و بالحنی تند و خشن فرمود: «تَكَلَّتْ أُمَّكَ مَا تُرِيدُ؟» مادرت بماتمت بنشیند میخواهی چه کنی؟

خُربن یزید: میخواهم شما را بکوفه جلب و تسلیم امیر نمایم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

خُربن یزید: من ترا رها نمیکنم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

خُربن یزید: من ترا رها نمیکنم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

خُربن یزید: من ترا رها نمیکنم.

وضع بی سابقه و ناراحت کننده ای است. خُربن یزید گیج شده و

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۶

تکلیف خود را نمی فهمد از طرفی مأمور بجنگ نیست و خودش هم طبعاً جنگ طلب نیست، و از طرفی امام حسین (ع) تسلیم او نمیشود و نمیتواند تسلیم او شود و از سوی دیگر این فکر و تدبیر را ندارد که امام را آزاد بگذارد تا بحجاز برگردد.

یا این فکر در مغز این فرمانده نبود و یا در آن شرایط غیر عادی دست و پای خود را گم کرده و نمیتوانست تدبیر صحیحی بیاندیشد، و شاید ترس از سلب مقام و قطع حقوق هم سرگردانی وی کمک میکرد.

پیشنهاد خُربن یزید:

تنها تدبیری که خُربن یزید در این موقع حساس توانست بیاندیشد این بود که گفت: پیشنهاد میکنم: شما راهی را انتخاب کنید که نه بکوفه برود و نه بمدینه برگردد تا من به امیر عراق بنویسم و بینم چه دستوری میدهد؟ و شما هم اگر مایل باشید به یزید یا بعبدالله زیاد در این باره چیزی بنویسید.

اگرچه خُربن یزید در این پیشنهاد نسبت با امام قدری ملایمت نشان داده ولی بیشتر، منافع شخصی خود را در نظر داشته و میخواسته برای خودش هیچ مسئولیتی بوجود نیاید، تازه مدت این پیشنهاد هم تا وقتی است که نامه امیر برسد و نامه امیر که رسید هر فرمانی صادر کرده باشد، خُربن یزید عمل میکند، چنانکه کرد.

پذیرفتن پیشنهاد خُربن یزید برای آنحضرت گران و مشکل بود زیرا با پذیرفتن این پیشنهاد اگرچه بکوفه نمیروند، ولی در حوزه مأموریت

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴

عبداللہ زیاد وارد و بمنطقه شرو خطر نزدیک میشود. ولی با همه اینها آیا میتواند این پیشنهاد را نپذیرد؟ اگر امام پیشنهاد حر را نپذیرد حتماً باید با او بجنگد زیرا حر نمیگذارد امام برگردد آنحضرت هم تسلیم حر نمیشود و در اینصورت جنگ خواهد شد، و جنگ آتشی است که امام حسین (ع) در شرائط کنونی چون بسود اسلام نیست از آن پرهیز میکند. امام بر سر دوراهی است، یا پیشنهاد حر را بپذیرد یا با او بجنگد. اگر چه پذیرفتن پیشنهاد حر مشکل و ناگوار است ولی از جنگ آسان تر و به هدف سبب پیغمبر (ص) نزدیک تر میباشد. هدف آنحضرت در حال حاضر این است که هم در مقابل تجاوز مقاومت کند و هم از برخورد نظامی جلوگیری نماید، و برنامه امام اینست با تمام نیرو بکوشد که بکوفه نرود و پیشنهاد حر در شرائط کنونی دوائر دارد:

۱- امام بکوفه نمیرود.

۲- از جنگ جلوگیری میشود.

با ملاحظه این اوضاع و احوال، پذیرفتن پیشنهاد حر برای امام بهتر از نپذیرفتن بود زیرا اگر نمی پذیرفت حتماً باید جنگ را شروع کند. از اینرو بحکم اضطرار گفته حر بن یزید را قبول کرد، و این قول و قرار: «امام راهی را برگزیند که نه بکوفه برود و نه بمدینه برگردد»، شبیه بیک پیمان صلح بین طرفین مقرر شد.

تغییر مسیر:

از اینجا بحکم قرارداد، مسیر حرکت امام حسین (ع) تغییر میکند، اگر فرزند پیغمبر را آزاد می گذاشتند بدون تردید بر میگشت ولی اکنون

که آزادش نمیگذارند همان هدف خود را که مقاومت در برابر تجاوز و پرهیز از جنگ است با رعایت شرائط زمان تعقیب میکنند.

حر بن یزید گفت: خوبست برای عمل بقرارداد از طرف چپ راه را بگردانید که از ناحیه چپ قادیسیه عبور کند و بکوفه نرود. امام قبول کرد و راه را از طرف چپ منحرف نمود.

یکی از مسائل دردناک اینست که معلوم نیست این راه یا به تعبیر صحیح تر، این بیراهه بکجا میرود؟ کاروانی حامل زنان و کودکان زیر نظر نیروهای مسلح دشمن با آئیندهای تاریک و نامعلوم در راهی نامعلوم بسوی نقطه ای نامعلوم رهسپار است.

آه، چقدر دردناک است که امام حسین (ع) میخواهد با این وضع ناگوار و با این حال پریشانی که همراهان آنحضرت دچار آن شده اند کاروان را آرام و شکیبا نگهدارد و در آن راههای طولانی و بیابانی بسوی یک محل پیش بینی نشده سوق دهد.

همه اطراف و جوانب کار از نظر مجاری عادی مبهم و تاریک و حیران کننده است. اگر یاران امام بپرسند: ما بکجا میرویم؟ سرانجام این سفر چیست؟ در کدام سرزمین فرود می آئیم؟ برنامه آئینده سفر ما و کار ما چیست؟ آیا در آئینده کار ما مشکل تر خواهد شد؟ ما در این بیراهه تا کجا باید پیش برویم؟

در جواب این سؤالات چیز بی غیر از این نمیتوان گفت که: «لاندری علی ما تصرف بنا و بهم الامور»^۲. ما نمیدانیم کارمان با نیروی دشمن که اینک

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۶

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۷

زیر نظر آن حرکت میکنیم بکجا میانجامد .

تنها نقطه روشنی که در اینجا هست اینست که در حال حاضر کاروان امام مرحله سوم قیام را طی میکند یعنی معلوم است که در برابر نیروهای تجاوزکار دشمن حالت مقاومت بخود گرفته است.

اگر حُر بن یزید پیشنهاد خردمندانه امام را قبول میکرد کاروان حجاز مرحله سوم را با وضع امیدبخش تری طی میکرد یعنی در اینصورت بسوی حجاز بر میگشت ، و اصلاً بمنطقه مأموریت عبیدالله زیاد نزدیک نمیشد. ولی حالا که حُر بن یزید از برگشتن کاروان امام جلوگیری کرده و آنحضرت را ناچار نموده است که راه دیگری انتخاب کند فقط وجهه مقاومت عمل معلوم است، چون امام حسین (ع) در مذاکراتش با «حُر» این حق را برای خود حفظ کرده است که بکوفه نرود . وجهه مقاومت عمل امام معلوم است ولی آینده تاریکی در پیش است زیرا پیمان صلحی که بین امام و حُر بسته شده ناپایدار است و بآینده آن نمیتوان امیدوار بود چون حُر بن یزید مدت پیمان صلح را تا رسیدن دستور امیر قرار داده است. از اینرو در حال حاضر که کاروان امام زیر نظر نیروهای مسلح بسوی نقطه نامعلومی پیش میرود هر لحظه ممکن است با رسیدن دستور حاکم عراق تغییر روش بدهد و اوضاع آینده تاریکتر و خطرناکتر گردد .

خبری دیگر از کوفه :

کاروان حجاز زیر نظر نظامیان مسلح براه پیمائی ادامه داد تا بمنزل «عَدِيبِ هَجَانَات» رسید ، در این منزل چهار نفر از شیعیان امام

حسین (ع) که از کوفه آمده بودند با آنحضرت ملحق شدند. حالا این چهار نفر با چه وحشت و ترسی از کوفه بیرون آمده و با اینک راهها تحت مراقبت شدید قوای انتظامی بود بچه وسیله ای از خطر بازداشت و اعدام نجات یافته اند ؟ خدا میداند.

حُر بن یزید گفت: این عده از کوفه آمده و از همراهان شما نبوده اند یا باید بکوفه برگردند و یا من آنانرا بازداشت میکنم . امام فرمود : این عده از یاران من هستند و در حکم همراهان من محسوب میشوند و من باتمام نیرو از آنان دفاع میکنم، اگر به پیمان صلح خود وفادار هستی باید مزاحم این عده نشوی ، چون اگر مزاحم آنان شوی من بدفاع میپردازم و در اینصورت بین من و تو جنگ خواهد شد. حُر بن یزید که طبعاً مرد ملایمی بود از مزاحمت آنان خودداری کرد.

آنگاه امام حسین (ع) از اوضاع کوفه سؤال کرد ، یکی از آنان بنام مَجْمَع بن عبدالله گفت : اشراف کوفه از دستگاه حکومت رشوه های زیاد گرفته و خود را فروخته اند و برضد شما متفق گشته اند، امام مردم دیگر، دلشان در محبت شما میطپد ولی همین مردم ارادتمند با قدرت سر نیزه بجنگ شما اعزام خواهند شد.

سپس امام از حال فرستاده خود قیس بن هُشَهر صیداوی پرسید آن مرد گفت : رئیس انتظامات کوفه حُصَيْن بن نُمَيْر (یا تَمِيم) که با نیروهای خود در قادیسیه متمرکز شده او را دستگیر کرد و بکوفه نزد عبیدالله زیاد فرستاد ، ابن زیاد بوی تکلیف کرد که بشما و پدرتان ناسزا بگوید، ولی او در میان اجتماع مردم بر شما و پدرتان درود فرستاد و ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را از آمدن شما آگاه و بیاری شما دعوت نمود ، ابن زیاد

دستور داد او را از بالای بام قصر بزیر انداختند و کشتند.

در اینجا امام حسین (ع) از دگرگونی اوضاع کوفه و از قتل فجیع فرستاده خود بقدری منقلب و پریشان شد که بی اختیار بگریه افتاد و در باره شیعیانش که در راه هدف آنحضرت جان سپردند دعای خیر فرمود^۱.

استمداد از مرد بی توفیق :

کاروان نگران و ناراحت امام از منزل «عَدُیْب» حرکت کرد و آن صحراهای سوزان را طی نمود تا به «قصر بنی مقاتل» رسید و در آنجا فرود آمد. اردوی خُزَیْن بزیبید هم برای اینکه کاروان آنحضرت را زیر نظر داشته باشد بدستور فرمانده خود درهماً آنجا توقف کرد.

در اینجا «عُبَیْدالله بن خُزَیْمَةُ» که از اشراف کوفه بود خیمه زده و منزل کرده بود. امام پرسید این خیمه از کیست؟ گفتند: از عُبَیْدالله بن خُزَیْمَةُ است. این مرد چون از بزرگان کوفه بود امام او را میشناخت و چون کمک او خیلی ارزش داشت آنحضرت کسی را فرستاد و او را نزد خود طلبید، عُبَیْدالله بفرستاده امام گفت: من باین علت از کوفه خارج شدم که دیدم جمعیت انبوهی برای جنگ با حسین آماده شده و شیعیان وی در یاریش سستی کردند من دانستم او کشته میشود و من نمیتوانم بوی کمک کنم، و در حال حاضر نه میل دارم حسین بن علی را ببینم و نه میل دارم او را ببینم. فرستاده امام برگشت و جواب عُبَیْدالله را بعرض رساند. امام حسین (ع) خود از جا برخاست و کفش پوشید و بخیمه وی رفت و پس از انجام آداب معمول بوی فرمود: منظور من از اینکه بملاقات

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۶

تو آمدم اینست که در این موقع حساس بمن کمک دهی.

عُبَیْدالله گفت: من میدانم کسی که از شما پیروی کند در آخرت سعادت مند است. ولی در حال حاضر کسی از مردم کوفه بشما کمک نمیکند و کمک من هم برای شما چندان اثری ندارد، خواهش مندم مرا از یاری خود معاف داری زیرا من هنوز آماده مرگ نشده‌ام ولی این اسب خود را بشما تقدیم میکنم و این مرکب بسیار ارزنده‌ای است، من هر وقت کسی را تعقیب کرده‌ام فوراً مرا بمقصد رسانده و هر وقت مورد تعقیب واقع شده‌ام نجاتم داده است.

امام بوی فرمود: اگر خودت بمن کمک نمیدی به اسب تو نیز احتیاجی ندارم این را فرمود و از خیمه وی خارج گشت^۱ و در ارشاد آمده است که بوی فرمود: اگر بمن کمک نمیکنی پس مبادا بجنگ من بیائی گفت: انشاءالله هرگز بجنگ شما نخواهم آمد^۲.

يك سؤال :

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که: کمک خواستن از يك مرد آنهم با این وضع چه نتیجه‌ای داشت و اساساً یکنفر چه کمکی میتواندست بامام بکند؟

جواب این سؤال اینست که شخص مدافع باید تا آنجا که میتواند در تهیه نیرو، کوشش کند و اگر از نظر مجاری عادی يك در صدم احتمال پیروزی باشد باز هم باید در جمع آوری نیرو کوشش نماید. علاوه بر این

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۵

۲- ارشاد مفید ص ۲۰۷

عُبَيْدُ اللَّهِ بن حُرّ چون از بزرگان کوفه بود اگر دعوت امام را می پذیرفت شخصیت اجتماعی او ایجاب می کرد که افرادی از قبیلۀ وی و افراد دیگری که امرش را اطاعت می کردند به پیروی از او بیاری امام حسین (ع) بشتابند. و بعلمت همین شخصیت اجتماعی او بود که پس از حادثۀ کربلا بن زیاد حاکم کوفه بجستجوی وی پرداخت ولی او را نیافت و پس از چند روز که آمد بوی گفت: کجا بودی؟ گفت مریض بودم گفت: توجزء اردوی حسین بودی گفت: اگر من جزء اردوی حسین بودم بر کسی مخفی نمی ماند و شخصی مثل مرا همه میشناختند، و سرانجام از ترس حاکم فرار کرد^۱.

بنابر این کمک عُبَيْدُ اللَّهِ بن حُرّ بیش از کمک يك فرد عادی ارزش داشت، و بفرض اینکه بیش از کمک يك نفر هم ارزش نداشت باز هم لازم بود او را بیاری خود بخواند زیرا شخص مدافع تا آنجا که میتواند باید در راه مقاومت کوشش کند. و بهمین علت امام بوی فرمود: حالا که بمن کمک نمیکنی پس بدشمن ما کمک نکن،^۲ زیرا همین کمک نکردن او بدشمن از تقویت بیشتر نیروی دشمن میبکاهد.

از آنچه گذشت روشن شد که کمک خواستن از عُبَيْدُ اللَّهِ بن حُرّ نه تنها کار عاقلانه ای بود بلکه در آن شرائط کاری لازم و ضروری بود. چنانکه کمک خواستن امام از مردم بصره^۳ و از زُهَیْر بن الْقَیْن^۴ و از طِرْمَاح بن عَدِیّ و از بنی اسد توسط حبیب بن مظاهر^۵ و از ضحاک بن عبدالله

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۹ و ۳۶۰

۲- ارشاد ص ۲۰۷ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۷ و ۳۰۸

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

۴- ارشاد ص ۲۰۲

۵- بحار ج ۱۰ ص ۱۹۰

مشرقی^۱. همه اینها لازم بود و بهدفع امام کمک میکرد.

دو سؤال دیگر:

در اینجا دو سؤال دیگر پیش میآید که: اگر جمع آوری نیرو برای امام لازم بود پس:

- ۱- چرا وقتی که برای بار دوم خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید بوسیله مکتوبی به همراهانش اطلاع داد که هر کس میخواید برود؟^۲
 - ۲- و چرا شب عاشورا با اصرار زیاد به یارانش فرمود: همگی بروید؟^۳
- جواب این دو سؤال یکسان نیست بلکه هر يك جواب جداگانه ای دارد:

جواب سؤال اول:

علت اینکه امام حسین (ع) پس از رسیدن خبر قتل مسلم به همراهانش فرمود: هر کس میخواید برود اینست که جمعی از اعراب بگمان اینکه میتوانند از سفره چرب و شیرین امام استفاده کنند همراه کاروان امام میآمدند و خود را در ردیف یاران آنحضرت محسوب میداشتند و ناگفته پیداست که اینگونه افراد نمیتوانستند کمک مؤثری با امام بکنند بلکه بودن آنان زحمت و خرج آنحضرت را بیشتر میکرد، و بهنگام جنگ هم ممکن بود فرار کنند یا بدشمن ملحق گردند از اینرو امام فرمود: هر کس میخواید

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۷

۲- ارشاد ص ۲۰۳

۳- ارشاد ص ۲۱۲

برگردد ، و آن اعراب بیابان گرد که بهوس پول و پولو آمده بودند برگشتند ،
و برگشتن آنان بسود کاروان امام بود .

ضمناً توجه باین نکته لازم است که در اینجا امام باصحابش فرمود :
بروید بلکه فرمود : هر کس میخواهد برود ، و معنای این عبارت مؤدبانه
اینست که هر کس آماده مبارزه نیست و بهوس پر کردن شکم آمده است برود
و از اینرو آنان که برای چریدن آمده بودند یعنی همان اعراب بیابان گرد
برگشتند . و گرنه بعد از رسیدن خبیر قتل مسلم امام هرگز راضی نبود یاران
فداکارش بروند بلکه مایل بود بمانند و اگر بتوانند نیروهای دیگری را
هم جذب کنند ، چنانکه حبیب بن مظاهر با موافقت امام برای تهیه کردن
نیرو بقبیله بنی اسد رفت^۱ .

جواب سؤال دوم :

علت اینکه امام شب عاشوراء باصحابش فرمود : بروید اینست که
در آنوقت از نظر مجاری عادی تقریباً خطر مرگ برای آنحضرت قطعی شده بود ،
و یاران امام با آن عده کم نمیتوانستند دفع خطر از سبط پیغمبر (ص) بکنند .
و معلوم است در صورتی که خطر مرگ قطعی باشد نگهداری نیرو یا تهیه
آن فائدهای نخواهد داشت .

و باز توجه باین نکته در اینجا لازم است که در شب عاشوراء امام
حسین (ع) فرمود : هر کس میخواهد برود ، بلکه بهمه یارانش با اصرار
و تأکید فرمود : بروید و به برادران مسلم بطور جداگانه فرمود : بروید و
واقعاً میل داشت همه بروند و کشته نشوند . نهایت اینکه آن آزادگان ،

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۴۳

مخبرگ با حسین (ع) را بر زندگی بدون وی ترجیح دادند .

برپیک مشئوم و نامه مشئوم تر :

در آخر شب ، امام دستور داد آب باندازه کافی بردارند و آماده
حرکت گردند ، آنگاه کاروان حجاز شبانه از قصر بنی مقاتل حرکت کرد و
زیر نظر نیروهای مسلح دشمن تا صبح براه خود ادامه داد ، و بهنگام صبح
برای نماز فرود آمد و پس از ادای نماز صبح فوراً حرکت کرد .

در اینجا امام حسین (ع) کاروان را بجانب چپ میراند و میخواست
یاران خود را متفرق سازد ولی خُربن یزید جلوگیری میکرد . خُربن یزید
کاروان امام را بسوی کوفه سوق میداد ولی امام و یارانش از رفتن بسوی
کوفه بشدت امتناع میکردند . هر دو گروه قسمتی از راه را بهمین کیفیت
بصورت مبارزه آرامی طی کردند تا بزمین کربلا رسیدند .

ناگهان سوار مسلحی که معلوم بود از طرف کوفه میآید از دور پیدا
شد ، هر دو گروه توقف کردند بینند او کیست و چه کار دارد ؟ آنگاه که او
وارد شد به خُربن یزید و یارانش سلام کرد و به امام حسین (ع) سلام نکرد
معلوم شد او پیکی است که برای خُربن یزید از ابن زیاد نامه آورده است ،
نامه را به خُربن یزید داد ، مضمون نامه این بود :

« بار رسیدن این نامه حسین بن علی را در زمینی که نه آب داشته باشد

۱- عبارت ارشاد مفید ص ۲۰۷ اینست : « فَأَخَذَ يَتَأَسَّرُ بِأَصْحَابِهِ يُرِيدُ أَنْ
يَقْرَهُهُمْ » شاید بتوان گفت : امام میخواسته است از اینجسا افرادی را بکوفه و
افرادی را ببصره بفرستد که مردم را از آمدن آنحضرت آگاه کنند تا مردمی که
شهامت بیشتری دارند بکمک امام بشتابند ولی حرا از این کار هم جلوگیری کرد .
و غیر از این معنای صحیح دیگری برای متفرق کردن اصحاب تصور نمیکیم .

ونه گیاه فرود آور وزیر نظر بگیر و من بنامه رسان خود دستور داده ام که ناظر اعمال تو باشد تا فرمان مرا اجرا کنی و او خبرش را برای من بیاورد»
حُر بن یزید مضمون نامه را با اطلاع امام رساند و گفت: باید در همین زمین پیاده شوید. امام حسین (ع) فرمود: بگذار در یکی از این روستاهای نزدیک، نیتوی یا غاضریه یا شفییه پیاده شویم.^۲

این پیشنهاد برای این بود که امام یکی از روستاها را پناهگاه خود قرار دهد، و ضمناً برای آسایش زنان و کودکان محل و وسیله مناسب تری فراهم باشد. ولی حُر بن یزید پیشنهاد فرزند پیغمبر (ص) را نپذیرفت و گفت: این نامه رسان جاسوس امیر است و من نمیتوانم مخالف دستور امیر کاری انجام دهم.

بدینگونه این پیشنهاد حسین بن علی (ع) نیز پذیرفته نشد و آنحضرت برخلاف میل و اراده خود بلکه در مقابل نیروی سر نیزه بحکم اجبار در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری در بیابان کربلا فرود آمد.^۳

پیشگوئی علی علیه السلام :

هنگامیکه علی علیه السلام از کوفه برای جنگ صفین میرفت به زمین کربلا که رسید توقف نمود و نگاه حزن انگیزی به آن زمین انداخت

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۸

۲- کسانی که میگویند: از همان اول منظور امام این بود که در این نقطه معین از زمین کربلا خونش ریخته شود این پیشنهاد آنحضرت را که به حُر میفرماید: بگذار در یکی از دهات نزدیک پیاده شویم چگونه معنی میکنند؟

۳- ارشاد مفید ص ۲۰۸

ولختی گریه کرد و فرمود :

« هَهُنَا مَنَاخُ رِكَابِهِمْ وَمَوْضِعُ رِخَالِهِمْ وَهَهُنَا مَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ ، فِتْيَةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُقْتَلُونَ بِهَذِهِ الْعَرَصَةِ تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ . این زمین محل پیاده شدن و بار انداختن آنان است و در اینجا خونشان ریخته میشود ، گروهی از خاندان پیغمبر (ص) در اینجا کشته میشوند که آسمان و زمین بر آنان میگریند» .

عبارت بالا درباره این پیشگوئی علی علیه السلام در کتابهای :
۱- قرب الإسناد صفحه ۱۴ . ۲- کامل الزیارات صفحه ۲۶۹ . ۳- ارشاد مفید صفحه ۱۵۶ . ۴- تذکره سببط صفحه ۲۵۰ . ۵- ذخائر العقبی صفحه ۹۷ .
۶- کشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۲۲۴ . ۷- الصواعق المحرقة ص ۱۹۱ با کمی اختلاف از آنحضرت نقل شده است.

در آن زمان که امیر المؤمنین علیه السلام بطور سر بسته این پیشگوئی را کرد مردم نمیدانستند حقیقت قضیه چیست ؟ پس آنگاه که حادثه کربلا پیش آمد آنانکه سخن آنحضرت را در آن زمان شنیده بودند فهمیدند که آنچه علی علیه السلام در آن زمان پیشگوئی فرموده با شهادت امام حسین (ع) و خاندانش منطبق میشود.^۲

یادی از گذشته :

آنگاه که حُر بن یزید امام حسین (ع) را ناچار کرد در آن بیابان فرود آید امام پرسید : اسم این زمین چیست؟ گفتند : کربلا. فرمود :

۱ و ۲- ارشاد مفید ص ۱۵۶

سر زمین ناراحتی و بلا. آنگاه آنحضرت همان پیشگوئی پدرش را که قبلاً ذکر شد بدینگونه نقل کرد:

« پدرم علی (ع) وقتیکه برای جنگ صفین میرفت و من همراه وی بودم باین زمین که رسید توقف کرد و نام آنرا پرسید وقتی که نام زمین را گفتند فرمود: «هَهُنَا مَحَطُّ رِکَابِهِمْ وَهَهُنَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ». اینجا هر کبهای آنان فرود میآید و همینجا خونشان ریخته میشود. از پدرم پرسیدند آنان کیستند که در اینجا خونشان ریخته میشود؟ جواب داد: عزیزانی از خاندان رسول خدا (ص) هستند که در این زمین منزل میکنند».

اکنون حسین بن علی (ع) زیر نظر نیروهای مسلح دشمن در این بیابان فرود آمده و دستگاه حکومت آنحضرت را تحت فشار قرار داده و آینده کار خطرناکتر بنظر میرسد. در این وضع هر گبار و تأسف آور امام حسین (ع) از قضیه‌ای که قریب بیست و چهار سال پیش^۱ در همین زمین واقع شده و سخنانی که امیر المؤمنین (ع) فرموده یاد میکند و آنرا برای یارانش توضیح میدهد.

در آن هنگام امیر المؤمنین (ع) در حضور فرزندش حسین (ع) که در آنوقت در حدود سی و سه سال داشت فرمود: در این سرزمین عزیزانی از خاندان پیغمبر (ص) کشته میشوند. و امروز هم عزیزانی از خاندان پیغمبر (ص) در این سرزمین گرفتار شده و آینده سختی در پیش دارند.

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۶

۲- جنگ صفین او آخر سال ۳۶ هجری شروع شده و ورود امام حسین (ع) بکربلا اول سال ۶۱ بوده پس فاصله بین این دو حادثه حدود ۲۴ سال بوده است.

آیا آن عده از خاندان پیغمبر (ص) که امیر المؤمنین (ع) در باره ایشان آن پیشگوئی را فرمود امام حسین (ع) و خاندان آنحضرت نیستند؟ آیا سخنانی که ۲۴ سال پیش علی (ع) در باره کشته شدن عزیزانی از اهل بیت رسالت در همین زمین فرموده است با حسین بن علی (ع) و خانواده‌اش تطبیق نمیشود؟

امام حسین (ع) آن پیشگوئی را که پدرش ۲۴ سال پیش در همین زمین فرموده برای همراهانش نقل میفرماید، و طبعاً همراهان آنحضرت این احتمال را میدهند که آن پیشگوئی امیر المؤمنین (ع) مربوط به کاروان حسین بن علی (ع) باشد.

يك نکته:

در بعضی از اخبار آمده که رسول خدا (ص) فرمود: «فرزندم حسین (ع) در زمینی بنام «کربلا» کشته میشود».

بدیهی است این مطلب از همان زمان رسول اکرم (ص) در خاطر افرادی که آنرا از آنحضرت شنیده بودند بطور سر بسته مانده بود، ولی مردم حجاز زمین «کربلا» را بطور دقیق نمی شناختند. و چنانکه قبلاً اشاره شد امام حسین علیه السلام نیز وقتی به این زمین رسید از اسم آن پرسید گفتند: «کربلا»^۲. در اینجا همراهان امام وقتی میشوند نام این

۲۰۱- تذکره سبط ص ۲۵۰. در بعضی روایات دیگر محل شهادت امام

حسین (ع) «بابل» (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۶۳) و در بعضی «عراق» و در بعضی «شط الفرات» (ذخائر العقبی ص ۱۴۸) و در بعضی «الطّف» (الصواعق المحرقة ص

۱۹۱) و در بعضی «بین النواویس و کربلا» (لهوف ص ۵۳) ذکر شده و مقصود

زمین «گر بلا» است پیش خود فکر میکنند که رسول خدا (ص) قبل از فرموده بود: «حسین من در کر بلا کشته میشود». معلوم میشود این همان زمین است. حالا آیا شهادت امام حسین (ع) در کر بلا در همین سفر خواهد بود؟ ما باید خود را از هر جهت برای جانبازی آماده کنیم؛ این احتمال کاملاً بموقع است.

نکته دیگر:

اگر فرض کنیم امیر المؤمنین علیه السلام در آن زمان که برای جنگ صفین میرفت هنگامیکه به زمین کر بلا رسید فرموده باشد: «حسین من در این زمین کشته میشود» معنای آن اینست که شهادت او سرانجام در این زمین خواهد بود ولی زمان آن معلوم نیست.

حالا اگر فرض کنیم خود امام حسین (ع) وقتیکه همراه پدر بزرگوارش برای جنگ صفین میرفت به کر بلا که رسیدند فرموده باشد: «من در این زمین کشته میشوم» آیا معنای آن اینست که من در همین سفر در این زمین کشته میشوم؟ البته نه.

در این صورت اگر آنحضرت هنگامیکه بسوی کوفه میرفت به کر بلا

→ از همه یکی است.

معلوم میشود همانطور که زمان شهادت امام بطور دقیق پیشگویی نشده مصلحت چنین بوده است که مکان شهادت آنحضرت هم بطور دقیق مشخص نباشد. و ممکن است این از علوم اختصاصی خداوند باشد چنانکه در قرآن کریم است که: «وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ يَأْيَ اَرْضٍ تَمُوتُ؟ (سوره لقمان آیه آخر) هیچکس بطور دقیق نمیداند در چه زمینی جان میسپارد».

که رسید (چنانکه در بعضی نقلها آمده^۱) به استناد پیشگویی رسول خدا (ص) فرموده باشد: «من در این زمین کشته میشوم» ولی زمان شهادت را تعیین نکرده باشد معنای آن اینست که طبق خبر رسول خدا (ص) شهادت امام در این زمین خواهد بود ولی زمان آن معلوم نیست، و با توجه به مذاکرات صلحی که آنحضرت با عمر بن سعد انجام داد^۲ احتمال ترك خصوصت و جلوگیری از جنگ در بین بود.

ولی از مجموع قرائن چنین فهمیده میشود که اگر مذاکرات صلح نتیجه مثبت ندهد و نیروی امدادی هم برای امام نرسد شهادت امام در این سفر تقریباً قطعی خواهد بود.^۳

خطر جدید:

امام حسین (ع) روز دوم محرم بحکم اجبار در کر بلا پیاده شد و روز سوم محرم، عمر بن سعد بفرماندهی چهار هزار سرباز که قبلاً برای مأموریت دشتی و دیلم تعیین شده بودند بمنظور مقابله با حسین بن علی (ع) در نینوی فرود آمد. و از این پس خز بن یزید هم تحت فرماندهی عمر بن سعد درآمد و بدینگونه امام حسین (ع) تحت مراقبت مستقیم پنج هزار سرباز مسلح واقع گشت و خطر جدید و شدیدتری برای آنحضرت پیش آمد.

اولین رابطه‌ای که عمر بن سعد با امام برقرار کرد این بود که پیکری فرستاد و توسط او از امام پرسید: برای چه منظوری باینجا آمده‌اید؟ آن

۱- لهوف ص ۷۱ و تذکره سبط ص ۲۵۰

۲- ارشاد مفید ص ۲۱۰

حضرت جواب داد: دعوت مردم کوفه سبب شد که من عازم کوفه شوم ولی آنوقت که معلوم شد کوفه آماده پذیرش من نیست خواستم برگردم خربن یزید مانع شد و مرا تحت نظر گرفت و بعد از چند منزل راه پیمائی از روی اجبار در این بیابان فرود آورد، و تو با من خویشی داری و سزاوار است حق خویشاوندی را رعایت کنی و مرا آزاد بگذاری به حجاز برگردم.

این جواب خردمندانه امام به پیک عمر بن سعد که حافظ صلح بود ابن سعد را خیلی خوشحال کرد زیرا او از جنگ با آنحضرت گریزان بود و میخواست اگر بتواند راهی پیدا کند که با فرزند پیغمبر (ص) جنگ نکند.

ابن سعد خلاصه مذاکرات خود را با امام حسین (ع) توسط پیکی با اطلاع عبیدالله زیاد رساند و منتظر جواب ماند.

حکم بیخردانه:

فرستاده عمر بن سعد گزارش وی را که مشتمل بر پیشنهاد مصلحانه امام بود در کوفه با اطلاع ابن زیاد رسانید و جواب آنرا از ابن زیاد دریافت کرده برای ابن سعد آورد.

اگر پیک با اسب تیز رفتاری برود از کربلا تا کوفه که پست دولتی نبوده و قریب چهارده فرسخ فاصله دارد یک روز میرود و یک روز برمیگردد، روی این حساب آخر روز پنجم محرم جواب ابن زیاد با ابن سعد رسیده است.

ابن زیاد بی تجربه که فردی تندخو و خودپسند و کج اندیش بود برای

عمر بن سعد جوابی فرستاد که نه بصلاح خودش بود نه بصلاح ولی نعمتش یزید، نه بصلاح مردم، نه بصلاح اسلام.

در این هنگام که کشور نو بنیاد اسلامی بیش از هر چیز بعقل و تدبیر و حسن نیت دستگاه حکومت احتیاج داشت.

در این هنگام که حسین بن علی (ع) بخاطر حفظ صلح و مصالح عالیله اسلام پیشنهاد مراجعت کرده و تصمیم دارد اگر بشود از حوزه مأموریت ابن زیاد خارج گردد.

در این هنگام که پذیرفتن پیشنهاد خردمندانه امام هم برفع یزید بود هم برفع ابن زیاد، هم برفع مردم، هم برفع اسلام.

در این هنگام که اختیارات حکمرانی در بخش وسیعی از خاور میانه باین جوان خام و مغرور سپرده شده و یک تصمیم آبی او ممکن بود کشور بزرگ اسلامی را در مسیر تشنجات و انقلابات خونین و دنباله داری قرار دهد، و ممکن بود از خطر جنگ و انقلاب حفظ کند.

ابن زیاد در این موقع باریک و حساس بموجب جوانی و خودخواهی و فرومایگی پیشنهاد صلح جویانه امام را در باره برگشتن به حجاز رد کرد و در مقابل، حکمی بدین مضمون صادر نمود و برای ابن سعد فرستاد:

«باید حسین بن علی و همراهان او (دست بدست تو بدهند) و برای بیعت کنند اگر بیعت کردند اطلاع بده تا رأی خود را در این باره

بجایک راه و آن اینست که بیعت یزید را بپذیرد آنگاه منتظر فرمان

جدید عبیدالله زیاد باشد، و اینهم راهی است که اسلام بر پسر پیغمبر (ص) بسته است.

عامل اصلی تصادم :

تصادم دونیرواز تصادم دوفکر بوجود می آید، در آنجا که دوطرز تفکر وجود دارد و دو گروه طرفدار دو فکر نتوانند بتوافق برسند طبعاً دو نیرو در مقابل هم قرار میگیرد، و گاهی عوامل محرکی در صحنه نبرد فکری بوجود می آید که باعث صف آرائی دونیرو و گاهی باعث جنگهای وحشتناک و خسارت بار میگردد.

حسین بن علی (ع) اسلوب فکر مخصوصی دارد که از بیت نبوت سرچشمه گرفته است، او در باره جهان و در باره سعادت و شقاوت انسان و در باره اجتماع و در باره حقوق و اخلاق و وظائف اجتماع و در باره جهان بعد از مرگ همانگونه فکر میکند که پیشوای اسلام فکر میکرد.

و در مقابل، اسلوب فکر یزید بن معاویه در باره جهان و اجتماع همان اسلوب فکر معاویه بن ابی سفیان است، و این دو نوع فکر در دو طرف نقیض و در دو قطب مخالف قرار گرفته و ممکن نیست بتوافق برسند. ولی ممکن است در شرائط خاصی صاحب این دو فکر از (تز) همزیستی مسالمت آمیز پیروی کنند که تصادمی بین دونیرو بوجود نیاید. و اولین شرط این مطلب اینست که هر دو طرف از نیروی فکر و تدبیر بحد کافی بهره مند باشند و اگر هر دو طرف یا یکطرف از این دورانندیشی محروم باشد خیلی زود بین دو نیرو تصادم بوجود می آید.

امام حسین (ع) پس از وفات امام حسن مجتبی علیه السلام در زمان

معاویه از همین (تز) مسالمت پیروی کرد و با اینکه طرز تفکر او درست نقیض تفکر معاویه بود از نظر زندگی اجتماعی ده سال با معاویه مسالمت کرد بدون اینکه انحرافات و تعدیات او را تصویب کند، بلکه گاهی هم انتقادات شدید و در عین حال خیر خواهانه ای از او مینمود.

حسین در زمان یزید همان حسینی است که در زمان معاویه بود و نیروی تدبیر و دورانندیشی در وی بحد کافی هست، و در حال حاضر که امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت نیست همان روح مسالمت و صلح طلبی در فرزند پیغمبر (ص) وجود دارد. از اینرو در مذاکراتی که با بیک ابن سعد بعمل آورد پیشنهاد مراجعت به جاز می کند و آرزو دارد در عمال حکومت یزید آ نقدر عقل و دورانندیشی باشد که فواید این پیشنهاد مصلحانه را درک کنند و کشور نو بنیاد اسلامی را در مسیر حوادث خونین قرار ندهند.

البته امام حسین (ع) چنانکه مکرر میفرمود و عملاً هم ثابت کرد از مرگ هیچ باکی ندارد ولی آرزو دارد بر تامة اسلام که در این شرائط، حفظ صلح و پرهیز از جنگ است اجرا شود.

ولی در زمان حاضر در مقابل این مغز متفکر و دورانندیش در درجه اول، مغز یزید بن معاویه و در درجه دوم، و در شرائط کنونی مغز عبیدالله زیاد قرار دارد.

از این مغزهای جوان و مغرور چه انتظاری میتوان داشت؟

از این مغزهای سبک و خام بجز فکر حکومت و تسلط بر رقیب و

اشباع رذیله حب جاه چه توقعی میتوان داشت؟

در حال حاضر این افراد بی تجربه و تپه مغز مصدر کار هستند و قدرت

حکومت را در دست دارند. و دلیل تپه مغزی آنان اینست که در مقابل

پیشنهاد خردمندانه امام حسین (ع) از طرف پسر زیاد بن ابیه حکمی صادر میشود که همه چیز در آن هست بغیر از خیر خواهی و مصلحت اجتماع. ابن زیاد مغرور همه راهها را بر حسین بن علی (ع) بسته است بغیر از راه تسلیم شدن. راه دیگر هم راه جنگ است که فرزند پیغمبر (ص) در این شرایط تا بتواند از آن پرهیز میکند.

ولی آنگاه که دستگاه حکومت، جنگ طلب و تجاوز کار باشد و با تمام نیرو آتش جنگ را بر افروزد و دامن پسر پیغمبر (ص) را بجنگ خانمانسوز بکشد چه باید کرد؟

اگر يك سازمان قضائی بین المللی و بی طرف بخواهد درباره حادثه خونین کربلا رأی بدهد و معلوم کند که مسئولیت این فاجعه و حشتناک بعهده کیست میتواند از این مقدمات راهی بسوی مقصود باز کند و عامل اصلی این تصادم و این جنگ غیر انسانی را تشخیص دهد.

طبق قرائن، آخر روز پنجم محرم ابن زیاد در کربلا بدست عمر بن سعد رسید.

با ابلاغ این حکم که: (باید حسین و یارانش برای یزید بیعت کنند تا نظر خود را درباره آنان بگویم) احتمال اینکه کار بمسالمت تمام شود بسیار کم و خطر بروز جنگ بسیار شدید شد.

«عمر بن سعد» عین حکم «ابن زیاد» را برای امام حسین (ع) فرستاد و جواب آنحضرت این بود که: «ممكن نیست من تسلیم شوم فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ قَمَرٌ حَبَابُهُ» آخرین ضربه ای که میتوانند بمن بزنند ضربه مرگ است، آفرین بمرگ».

اینجاست که باید گفت: در صحنه اختلاف فکری که بین امام و حکومت یزید وجود داشت عامل اصلی تصادم دو نیرو: روش سفیهانه و جنگ طلبانه عمال حکومت ضد اسلام یزید بن معاویه و حکم بیخردانه پسر زیاد است که همه راهها را بسته است بغیر از راه جنگ.

تقویت نیرو:

عمر بن سعد جواب مردانه حسین بن علی (ع) را برای ابن زیاد نوشت و بکوفه فرستاد. تو گوئی این جواب دلیرانه پسر امیر المؤمنین (ع) مثل پتک فولادی بمغز ابن زیاد کوبیده شد. او از این جواب شجاعانه پسر پیغمبر (ص) سخت بر آشفت و بی اندازه خشمگین شد.

شاید او قبلاً فکر میکرد ممکن است حالا که حسین بن علی (ع) تحت مراقبت شدید پنجاه هزار سرباز مسلح در آمده مرعوب گردد و تسلیم بی قید و شرط وی شود.

ابن زیاد پدرش فرزند فاحشه معروفی بنام «سُمَيَّة» بود و مادرش يك کنیز مجوسی بود بنام «مَرْجَانَه»^۱ و بدین جهت دارای پست ترین نسب و کثیف ترین خانواده و بدترین تربیت بود. این انسان مسخ شده با این نسب پست و تربیت آلوده، بالاترین لذتش این بود که فرزند فاطمه - زهراء (ع) با عالی ترین نسب و بهترین تربیت، خاضعانه و ذلیلانه تسلیم او گردد تا بدینوسیله انتقام نسب پست و آلوده خود را از نسب شریف فرزند پیغمبر (ص) بگیرد.

حاکم مغرور و خونخوار عراق چون دید پسر امیر المؤمنین (ع) در

برابر پنجهزار نظامی مسلح تسلیم نشد در حال خشم و غضب تصمیم گرفت نیروهای خود را تقویت کند و با وضعی جدی ترو خشن تر کار را خاتمه بدهد. بدین جهت با يك عده از تیمساران سابقه دار و چاکران جان نثار از کوفه خارج شد و در بیرون شهر در لشکرگاه «نُخَيْلَةَ» مستقر گشت تا نیروهای جدیدی را زیر نظر مستقیم خود اعزام کند که به نیروهای عمر بن سعد در کربلا ملحق شوند و کار را بر سبیط پیغمبر (ص) سخت تر کنند^۱.

پسر مر جانه تصمیم گرفت قوای ارتشی و انتظامی و نیروهای ملی همه را یکجا برای مقابله با امام حسین (ع) اعزام نماید.

بیشتر مردم کوفه بعثت علاقه قلبی که بفرزند پیغمبر (ص) داشتند از جنگ با آنحضرت اجتناب میکردند و از اینرو هنگامیکه از لشکرگاه نُخَيْلَةَ بطرف کربلا اعزام میشدند تا میتوانستند محرمانه فرار میکردند و بکوفه میرفتند و مخفی میشدند. عبیدالله زیاد چون وضع را چنین دید يك ستون از سواره نظام مسلح بفرماندهی یکی از جیره خواران درگاه از لشکرگاه «نُخَيْلَةَ» که خود در آن مستقر بود بکوفه اعزام کرد تا هر متخلفی را بیابند به «نُخَيْلَةَ» نزد امیر بفرستند.

مأموران ابن زیاد مردی را از اهل شام یافتند که برای مطالبه میراثی بکوفه آمده بود بی درنگ او را دستگیر کرده به نُخَيْلَةَ نزد امیر فرستادند امیر کوفه فرمان داد او را بی محاکمه اعدام کردند^۲ تا مردم دیگر حساب کار خود را بکنند.

ابن زیاد با ایجاد چنین محیط رعب و وحشتی اصناف مردم را که

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۸

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۸

الغیر باز بود و نه پاسبان بر خلاف میل قلبی آنان بجنگ فرزند پیغمبر (ص) فرستاد، و بهمین منوال پی در پی بر نیروهای خود میافزود تا آنجا که گفته اند: عده نیروهای ابن زیاد به سی هزار رسیده است^۱.

اینهمه نیرو برای چه؟

عبیدالله زیاد چون با وضع کوفه و بصره و سایر شهرهای عراق وارد بود بخوبی میدانست که عراق و مخصوصاً کوفه مرکز شیعیان علی (ع) است و میدانست که علاوه بر کوفه در بصره هم انجمنهایی بطرفداری حسین بن علی (ع) تشکیل میشده و حتی نامه ای که امام حسین (ع) برای بعضی از رؤسای بصره نوشته و آنرا بیاری خود خوانده بود بدست ابن زیاد افتاده بود^۲.

ابن زیاد احتمال میداد که مردم بصره از آمدن امام آگاه شوند و بیاری وی بشتابند. و نیز احتمال میداد که مردم کوفه چون دلباخته حسین ابن علی (ع) هستند اگر رهبری داشته باشند فرصتی بیابند انقلاب کنند. اگر چه عبیدالله بن زیاد، مسلم وهانی را کشته بود ولی میدانست که با این اقدامات غیر انسانی تنفر مردم نسبت بدستگاه حکومت بیشتر شده و در عین حال که ترس و وحشت بر مردم حکومت میکند این ترس و وحشت آمیخته با خشم و نفرت شدیدی است و هر لحظه احتمال می رود که يك انفجار وسیع ملی بطور ناگهانی رخ دهد و ابن زیاد و یارانش را در کام خود فروبرد.

۱- بحار ج ۱۰ ص ۱۹۰

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۳

ابن زیاد در همین مدت کوتاه دو صحنهٔ عجیب و هیجان انگیز از شیعیان حسین بن علی (ع) دید که به حیرت و وحشت افتاد.
یکی آن گاه که بطور ناشناس وارد کوفه شد و مردم که منتظر مقدم امام بودند بگمان اینکه او حسین بن علی (ع) است احساسات پرشوری نسبت بامام حسین (ع) ابراز کردند که ابن زیاد را شدیداً تکان داد و ناراحت کرد.^۱

و دیگری آن گاه که عبیدالله بن زیاد از ترس نیروهای مسلم بن عقیل بقصر حکومتی فرار کرد و ارتش مسلم قصر را محاصره کردند و حاکم کوفه خود را در آستانهٔ مرگ دید.^۲
خاطره تلخ این دو حادثه هنوز در کام جان ابن زیاد بود و او را رنج میداد و این احتمال را در فکر او تقویت میکرد که مردم، رهبری از بین خود انتخاب کنند و تحت فرماندهی او شورشی ایجاد نمایند. و با توجه باینکه خرید سلاحهای جنگی آزاد بود و حتی تحت رهبری مسلم مقدار قابل توجهی اسلحه آماده شده بود احتمال انقلاب ملی کاملاً بجا بود. از اینرو ابن زیاد کوشش فراوانی کرد که با کشتن جمعی بی گناه و با بذل پول فراوان از ترس و طمع مردم که دو نقطه ضعف زبان آوری است حداکثر استفاده را بکنند و خود طرفداران امام را بچنگ وی بفرستند تا امکان هرگونه شورش و انقلابی از بین برود.

و نتیجهٔ دیگری که از تقویت نیرو میگرفت این بود که فرزند پیغمبر (ص) را زودتر وادار به تسلیم یا نابود کنند و خود را از این غائله

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ وارشاد مفید ص ۱۹۰

ناراحت کننده خلاص گردانند. پس معلوم شد فرستادن این همه نیرو که يك اقدام احتیاطی و تاکتیک جنگی بوده بدو منظور انجام شده است:
۱- اینکه امکان هرگونه انقلاب داخلی بنفع امام حسین (ع) از بین برود.
۲- اینکه کار حسین بن علی (ع) زودتر بنفع یزید یکسر شود.

دستور وحشیانه :

اگر آخر روز پنجم محرم حکم «ابن زیاد» (که باید حسین و یارانش برای یزید بیعت کنند تا نظر خود را دربارهٔ آن بگویم) بعمر بن سعد ابلاغ شده باشد جواب امام حسین (ع) (که ممکن نیست تسلیم شوم) آخر روز ششم محرم باین زیاد رسیده است.
پسرمرجان در مقابل جواب مردانهٔ امام دستور وحشیانه ای صادر کرد که روی تاریخ را سیاه نمود. او به عمر بن سعد دستور داد: با نیروی مسلحی که در اختیار داری حسین و یارانش را در محاصرهٔ بی آبی گرفتار کن که نتوانند قطره ای از آب بنوشند چنانکه آن مرد پرهیزگار عثمان بن عفان را از آب محروم کردند.^۱

اگر جواب امام آخر روز ششم محرم به ابن زیاد رسیده باشد این دستور وحشیانهٔ او دربارهٔ جلوگیری از آب روز هفتم محرم باین سعد رسیده. و این مطلب با آنچه در تواریخ آمده موافق است. زیرا مؤرخان نوشته اند:
«وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»^۲ یعنی جلوگیری از آب سه روز پیش از

۲۰۱- ارشاد مفید ص ۲۰۹ و الاخبار الطوال ص ۲۲۸

کشته شدن امام حسین (ع) بوده است».

این دستور بیخردانه که دلیل نهایت وحشیگری و درندگی است
بسه‌علت بوده است :

۱- اینکه حسین بن علی (ع) زودتر تسلیم شود.

۲- اینکه پسرمرجانہ میخواست خوی درندگی و حس انتقامجوئی
خود را اشباع کند، و ضمناً با این اعمال قدرت از رنج روحی و عقده حقارتی
که در مقابل عظمت حسین بن علی (ع) در خود احساس میکرد بکاهد.

۳- ابن زیاد میخواست بفهماند که نسبت بخاندان معاویه وفادار
است چون معاویه بنام خونخواهی عثمان با امیر المؤمنین (ع) جنگید و
در فتنه قتل عثمان، عناصر انقلاب، خلیفه را در محاصره بی آبی قرار دادند
که از این جهت مورد مؤاخذة و عتاب علی علیه السلام هم واقع شدند^۱.

ابن زیاد با این حکم ابلهانه میخواست نام خونخواهی عثمان را
زنده کند و در انجام مأموریت خود خوش رقصی نماید و خود را نسبت به
خلیفه و خاندان معاویه وفادار جلوه دهد.

با صدور این حکم وحشیانه، بیشتر آشکار شد که دستگاه حکومت
میل ندارد کار بمسالمت تمام شود و بیشتر روشن گشت که عمال حکومت
ضد اسلام یزید برخلاف روش صلح طلبانه امام میخواستند فقط با نیروی
سرنیزه آنهم با اسلوبي وحشیانه و غیر انسانی پیش بروند. و بدینوسیله
وضع را وخیم تر میکنند و قدم بقدم بکنج نزدیک تر میشوند، جنگی که
خود آتش افروز آن و مسئول عواقب خسارت بارش هستند، جنگی که برای
جهان اسلام خیلی گران تمام میشود.

۱- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷۳

دستور بیخردانه پسرمرجانہ بی درنگ اجرا شد و عمر بن سعد،
عمر و بن حجاج را که خود از دعوت کنندگان امام حسین (ع) بود بفرماندهی
پانصد سوار مأمور کرد که جلوی «شریعة» یعنی محلی را که بعثت سرآشویی
آن میتوان از آب استفاده کرد مسدود کند^۱.

بازهم پیشنهاد مسالمت :

حسین بن علی (ع) در مرحله سوم قیام کوشش کرد که تشنجی ایجاد
نشود و جنگی بوجود نیاید، و هر چه عمال حکومت بی تدبیر عوامل تصادم
را فراهم میکردند امام با روش خردمندانه‌ای از تصادم جلوگیری
مینمود. فرزند پیغمبر (ص) بازهم ضمن مذاکرات محرمانه‌ای که به پیشنهاد
آنحضرت با عمر بن سعد انجام شد برای چندمین بار پیشنهاد مراجعت
فرمود^۲.

این مطلب خیلی قابل دقت است که قهرمان جانبازی و از خود گذشتگی
تا این حد برای جلوگیری از جنگ کوشش کند و مردی با آنهمه شکوه
و جلال تا این اندازه تواضع و سلامت نفس و آقائی نشان دهد که مکرر
پیشنهاد مسالمت و مراجعت از طرف او بشود و روی این مطلب پافشاری
کند و در هر فرصت مناسبی که برای جلوگیری از خونریزی بتوان کاری
انجام داد از هیچ فعالیتی دریغ ننماید. سبحان الله! این همه بزرگواری
و سلامت نفس و جوانمردی راستی حیرت انگیز است!

آنگاه عمال حکومت جنگ طلب، این قهرمان صلح و اصلاح را

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۱۰

متهم میکنند که باعث انگیزش فتنه است!!! سیاه باد روی بی شرمی .

اعلام جنگ و فرمان سفیهانه :

عمر بن سعد برای بار دوم ضمن نامه‌ای پیشنهاد صلح جو یانه امام حسین (ع) را در باره مراجعت بحجاز با اطلاع عبیدالله بن زیاد رسانید. حاکم عراق نامه ابن سعد را که خواند با لحنی نرم و ملایم گفت: این نامه خیر خواهانه‌ای است که عمر بن سعد از روی دلسوزی نوشته است. «نَعَمْ قَدْ قَبِلْتُ» آری پیشنهاد حسین را قبول کردم ، «مَا أَرَانِي إِلَّا مُخْلِ سَبِيلَهُ يَذْهَبُ حَيْثُ يَشَاءُ»^۲. چنین می بینم که حسین بن علی را آزاد بگذارم هر جا می خواهد برود .

گوئی این نامه ابن سعد که مشتمل بر پیشنهاد امام درباره برگشتن بحجاز بود در روح سرکش حاکم دیکتاتور نرمشی ایجاد کرد و مایل شد که کار را بمسالمت تمام کند و بگذارد آنحضرت بحجاز برگردد . ولی شمر بن ذی الجوشن که نظرش در تصمیمات حاکم خیلی مؤثر بود گفت : آیا می خواهی این پیشنهاد را از حسین بن علی بپذیری با اینکه او در حوزه حکمرانی تو وارد شده است! اگر حسین از منطقه حکومت تو خارج گردد او قوی تر خواهد شد و تو ضعیف تر، هرگز صلاح نیست که این پیشنهاد را بپذیری زیرا این نشانه ضعف حاکم است ، باید حسین و یارانش تسلیم بی قید و شرط تو گردند آنگاه میتوانی آنان را مجازات کنی یا ببخشی^۳.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳

۲- سر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۲

۳- ارشاد مفید ص ۲۱۰ و کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۵۵ و تاریخ طبری ج ۴ ص

سخنان این عنصر فساد چون با طبیعت تجاوزکار پسرمرجانیه موافق بود در وی اثر کرد و بی درنگ رأی او را پذیرفت.

محیط سیاسی استان بزرگ کوفه برای پسر زیاد و شمر بن ذی الجوشن خالی شده است. این دو انسان مسخ شده در مرکز حکمرانی نشسته و در باره اوضاع سیاسی روز و مقابله با حوادث مشورت میکنند و تصمیم میگیرند. سخنان شمر بر محور اعمال قدرت برای کسب قدرت بیشتر دور میزند و آنچه سخنی از آن در میان نیست مصلحت ملت و نفع مملکت است.

اینان پاسداران حقوق مردم و حافظ مصالح عالیة کشور هستند!!! و نظرشان اینست که باید نیروهای مالی و انسانی مردم را در راه استثمار خلق و کسب قدرت بیشتر مصرف کرد . شمر بن ذی الجوشن میگوید : مصلحت نیست حسین بن علی را آزاد بگذاری که از حوزه حکمرانی تو خارج گردد زیرا اگر از حوزه حکومت تو خارج شود او قوی تر خواهد شد و تو ضعیف تر .

آنچه در این جلسه حساس که باید خط سیر نهائی را تعیین کند مطرح است فقط مسئله ضعف و قوت حکومت است نه مصالح ملت. و آنچه در این شرائط در منطق حسین بن علی (ع) مطرح است مسئله حفظ صلح و پرهیز از جنگ است. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!؟

پسر زیاد که فردی خونخوار و مست حب مقام است پس از شنیدن سخنان شمر در جواب عمر سعد فرمانی بدین صورت صادر میکند :

«من ترا نفرستادم که از مبارزه با حسین بن علی خودداری کنی و او را به زنده ماندن امیدوار سازی و از طرف وی عذرخواهی نمائی و نزد من بشفاعت او برخیزی . اگر حسین و یارانش تسلیم فرمان من گشتند آنرا

ذلیلانه نزد من بفرست و اگر نپذیرفتند جنگ را شروع کن و گوش و بینی کشتگان آنانرا بپر که مستحق این مجازات هستند و اگر حسین کشته شد سینه و پشت او را (یعنی يك دفعه سینه و يك دفعه پشت وی را) زیر سم اسبان لگد کوب کن، من میدانم این کار، پس از مرگ او را رنج نمیدهد ولی این چیزی است گفته ام که: اگر او را کشتم این کار را انجام دهم، اگر تو فرمان مرا اجرا کردی پاداش مطیعان را خواهی داشت و اگر نمی پذیری از مقام خود معزول هستی و فرماندهی سپاه را بشمر بن ذی الجوشن واگذار کن که ما دستور خود را بوی داده ایم».

پسر مر جانه برای اینکه مبادا پذیرفتن پیشنهاد مسالمت آمیز پسر پیغمبر (ص) نشان ضعف حاکم باشد رأی خردمندانۀ امام را نپذیرفت و با نوشتن این نامه ابلهانه هم اعلام جنگ کرد و هم دستور وحشیانه ای درباره بریدن گوش و بینی کشتگان و لگد کوب کردن بدن سبط پیغمبر (ص) صادر نمود، و بدینوسیله هم از خوی درندگی و حیوانیت خود پرده برداشت و هم ثابت کرد که دستگاه حکومت ضد اسلام یزید، جنگ طلب و فتنه انگیز است نه حسین بن علی (ع).

خطر صدر صد شد :

نامه جنون آمیز حاکم دیکتا تور کوفه روز نهم محرم توسط شمر بن ذی الجوشن بدست عمر بن سعد رسید. این نامه که شامل فرمان حمله و شروع بجنگ بود ابن سعد را خیلی ناراحت کرد. او از قرائن فهمید که شمر از پذیرفتن پیشنهاد مسالمت آمیز امام حسین (ع) درباره برگشتن به حجاز

جلاوگیری کرده است، از این رو بشمر گفت: گمان میکنم تو امیر را از قبول کردن نوشته من منصرف نموده و کاری را که ما امیدوار بودیم بصلاح آوریم توفاسد کرده ای بخدا قسم حسین بن علی (ع) تسلیم نخواهد شد زیرا روحی بزرگ و تسخیر نشدنی در کالبد اوست. *إِنَّ نَفْسًا آيَّةً لِّبَيْنِ جَنَبِيهِ*^۱. شمر بن ذی الجوشن که خود هوس ریاست قشون را در سر می پروراند و دستور داشت که اگر عمر بن سعد بجنگ راضی نشد سرش را برگیرد، با لحنی آمرانه بعمر بن سعد گفت:

بگو بدانم میخواهی چه کنی؟ آیا فرمان امیر خود را اجرا میکنی و با دشمن وی میجنگی یا فرماندهی قشون را بمن میسپاری؟ ابن سعد گفت: ریاست قشون را بتو نخواهم داد و خود شروع بجنگ خواهم کرد. سپس به سواره نظام خود دستور آماده باش داد، آنگاه که آماده شدند فرمان پیشروی داد.

اواخر روز ناسوعا (نهم محرم) بود که عمر بن سعد فرمان پیشروی داد و سواره نظام قشون بطرف توقفگاه امام حسین ب حرکت درآمد. با این فرمان پیشروی که در تعقیب آن فرمان حمله صادر میشد خطر جنگ صدر صد شد و دیگر هیچگونه امیدی بمسالمت نبود.

و از طرف دیگر چون حسین بن علی (ع) در محاصره دشمن واقع شده و رابطه وی با خارج قطع گشته بود هیچگونه امیدی نبود که برای آنحضرت از کوفه یا بصره کمک برسد. *«وَأَيُّكُمْ يَأْتِي الْخَسِيْنَ نَاصِرًا وَلَا يُمِدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ»*^۲. دشمنان یقین کردند که برای امام حسین (ع) کمک نمیرسد

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۵ در بعضی کتابها «نفس آیه» آمده است.

۲- نفس المهموم ص ۱۲۰

و مردم عراق بیاری آنحضرت نمی شتابند.

با این مقدمات، خطر کشته شدن امام نیز صد درصد شد زیرا یاران فرزند پیغمبر (ص) هر چه فداکار باشند با این عده کم نمیتوانند در برابر نیروی عظیم دشمن که حکومت مرکزی شام پشتیبان آنست مقاومت کنند. با مذاکراتی که بین طرفین شد يك شب جنگ بتأخیر افتاد.

جوانمردی دو جانبه :

پس آنگاه که نزدیک بود شب فرا رسد امام حسین (ع) یاران خود را جمع کرد و در حضور آنان خطبه‌ای ایراد نمود، و ضمن آن از یاران خویش خواست که از تاریکی شبی که فرا میرسد استفاده کنند و از لشکر گاه خارج گردند و جان خود را بسلامت ببرند.

این حق شخصی امام بود که میتواندست یارانش را آزاد بگذارد بلکه از آنان شدیداً بخواهد که از آنحضرت جدا شوند. ولی آنان نیز حق داشتند این درخواست را نپذیرند و وجود مقدس فرزند پیغمبر «ص» را تا آنجا که بتوانند اگر چه يك ساعت هم باشد حفظ کنند.

از اینرو یاران امام درخواست جوانمردانه آنحضرت را جوانمردانه رد کردند و همگی آنان آمادگی خود را برای جانبازی در راه امام علیه السلام اعلام نمودند^۱ و بدینگونه جوانمردی دو جانبه در عالی‌ترین مظاهر خود تجلی کرد^۲.

۱- ارشاد مفید ص ۲۱۲ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۸

۲- بادرخواست برگشتنی که امام علیه السلام از اصحابش کرد دیگر جهاد بر

آنان واجب نبود ولی مستحب بود زیرا حفظ وجود امام اگر چه چند ساعت باشد مطلوب است.

يك نکته :

کسانی که میگویند: امام به این قصد حرکت کرد که خود و اصحابش کشته شوند این سخن آنحضرت را که باصحاب خود فرمود: «بروید تا کشته نشوید» چگونه تفسیر میکنند؟»

اگر بگویند: «اول امام به این فکر بوده که خود و اصحابش کشته شوند ولی در شب عاشوراء فکرش درباره اصحاب عوض شده و قصد کرده آنانرا از کشتن نجات دهد». این قابل قبول نیست زیرا بچه علمای فکر امام درباره اصحابش عوض شده است؟

و اگر بگویند: امام میخواسته اصحاب را آزمایش کند این هم صحیح نیست زیرا آنحضرت در همین سخنرانی شب عاشوراء پیش از آنکه از اصحاب خود درخواست کند بروند فرمود: «من اصحابی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم». پس دیگر احتیاج به آزمایش نبود.

گمان نمیرود کسانی که میگویند: امام به این قصد حرکت کرد که خود و اصحابش کشته شوند بتوانند جواب صحیحی به سؤال بالا بدهند. ولی کسانی که میگویند: «امام وقتی از مکه حرکت فرمود علاوه بر امتناع از بیعت قصد داشت کوفه را تسخیر کند» میتوانند به سؤال بالا جواب صحیح بدهند و آن اینست که امام از اصحابش بیعت و تعهد گرفته بود که در راه جهاد و تسخیر کوفه آنحضرت را یاری کنند و این بیعت در وقتی انجام شد که برای فرزند پیغمبر «ص» امکان پیروزی نظامی بود ولی در شب عاشوراء چون دیگر امکان پیروزی نبود ماندن اصحاب بدهد هدف وی کمک نمیکرد از اینرو بیعت را از آنان برداشت و فرمود: بروید^۱ و

۱- چنانکه امام زهیر بن القین را آنگاه که امید پیروزی بود بیاری خود

امام از روی حقیقت مایل بود همه برادران و برادرزادگان و عموزادگان و دو فرزندش امام سجاد و علی اکبر علیهما السلام و همچنین همه اصحابش از وی جدا شوند و بسلامت بروند نهایت اینکه آن جوانمردان آزاده حفظ وجود مقدس ولی الله اعظم را اگر چه چند ساعت باشد بر زندگی خود ترجیح دادند.

نکته دیگر:

امام سجاد علیه السلام میفرماید: «هنکامیکه پدرم در شب عاشوراء اشعار «يَا ذَهْرُ أَفِي لَكَ مِنْ خَلِيلِ الْبَيْتِ» را خواند من فهمیدم خبر مرگ خود را میدهد و گریه گلوگیرم شد ولی خودداری کردم اما عمه ام زینب نتوانست خودداری کند و گریان و دامن کشان نزد پدرم رفت و گفت: ای کاش من مرده

→ طلید و زهیر هم زن خود را طلاق داد و فرزند پیغمبر (ص) ملحق شد (ارشاد ص ۲۰۲) تا هم زنش نگران او نباشد و هم خود او با خاطری آسوده برای پیروزی آنحضرت بیکار نماید. ولی در شب عاشوراء که دیگر امید پیروزی نبود امام از همین زهیر و همچنین از سایر یارانش درخواست کرد بروند.

و زهیر هرگز برای کشته شدن به امام ملحق نشد بلکه برای بیکار در راه پیروزی و دفع شر از وجود فرزند پیغمبر (ص) بوی ملحق شد، و از اینرو شب عاشوراء در جوابی که به امام داد به هدف خود اشاره کرد و گفت: من دوست میدارم بیکار کنم تا کشته شوم و باز زنده گردم و بیکار کنم تا کشته شوم و این قضیه هزار دفعه تکرار شود و بدینوسیله خطر قتل از شما و جوانان اهل بیت شما برطرف گردد (ارشاد ص ۲۱۳).

اگر امام به زهیر فرموده بود: من و همراهانم برای کشته شدن میرویم معنی نداشت زهیر به آنحضرت بگوید: دوست میدارم با جانبازی من خطر قتل از تو و جوانان اهل بیت برطرف گردد.

بودم. پدرم او را دلداری داد و فرمود: شیطان حلم ترا نبرد. عمه ام گفت: جانم بقر بانت آیا آماده شهادت شده ای؟ چشمان پدرم پراز اشک شد و فرمود: «تَوْتِرِكَ الْقَطَا تَيْلَانًا». اگر مرغ قطارا يك شب تعقیب نمی کردند می خوابید.

یعنی وضع موجود را بر من تحمیل کرده اند و این گرفتاری به اراده و اختیار من نبوده بلکه مخالف با خواست من پیش آمده. و اگر آزادم می گذاشتند بر میگشتم. عمه ام گفت: ای وای! آیا از روی قهر و غلبه و بدون اختیار کشته میشوی؟ این بیشتر مرا ناراحت و قلبم را جریحه دار میکند، آنگاه سیلی بصورت خود زد و گریبان چاک نمود و غش کرد و روی زمین افتاد.

اگر امام حسین (ع) از همان اول بر کشته شدن حرکت فرموده و در طول مسافرت نیز مکرر این مطلب را گوشزد کرده بود کشته شدن آنحضرت برخلاف انتظار نبود بلکه مطلبی معلوم و برای حضرت زینب (ع) عادی و قابل تحمل بود در این صورت:

چه معنی داشت که زینب کبری (ع) باشندیدن آن اشعار که امام در آنها اشاره به شهادت خود فرموده تا این حد ناراحت شود که بگوید: ایکاش من مرده بودم و چه معنی داشت از روی تعجب از برادرش بپرسد: آیا آماده شهادت شده ای؟

و چه معنی داشت که آنحضرت جواب بدهد: اگر آزادم می گذاشتند

۱- فرائد الادب «المنجد» در حرف التاء مینویسد: «تَوْتِرِكَ الْقَطَا تَيْلَانًا»

يُضْرَبُ مَثَلًا لِمَنْ حُمِلَ عَلَيْهِ مَكْرُوهٌ مِنْ غَيْرِ اِزَادَةٍ

۲- ارشاد مفید ص ۲۱۳ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۹

بر می‌گشتم؟

آیا صحیح است امامی که از اول بقصد کشته شدن حرکت کرده
بفرماید: این گرفتاری به اراده و اختیار من نبوده بلکه از روی قهر و غلبه
دشمن و مخالف با خواست من پیش آمده و اگر آزادم می‌گذاشتند
بر می‌گشتم!؟

شایعه بی‌اساس:

بین بسیاری از مردم شایع است که جمعی از یاران امام حسین (ع)
در شب عاشوراء دست از یاری آن حضرت برداشتند و شبانه‌زوی جدا گشتند.
ما برای اینکه منبع اصلی این مطلب را پیدا کنیم به بررسی و
کنجکاوی پرداختیم و پس از بررسی کامل باین نتیجه رسیدیم که: متفرق
شدن یاران امام حسین (ع) در شب عاشوراء در هیچیک از منابع تاریخی
از قبیل:

۱- تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۲۳۱.

۲- تاریخ طبری جلد ۴ صفحه ۳۱۸.

۳- مقاتل الطالبیین. صفحه ۱۱۲.

۴- ارشاد مفید. صفحه ۲۱۲.

۵- اعلام الوری. صفحه ۲۳۵.

۶- روضة الواعظین. صفحه ۱۸۳ و ۱۸۴.

۷- کامل ابن اثیر جلد ۴ صفحه ۵۷ و ۵۸.

۸- مقتل خوارزمی جلد ۱ صفحه ۲۴۷.

۹- تذکره سبط ابن الجوزی صفحه ۲۴۹.

۱۰- مثير الاحزان . صفحه ۲۶.

۱۱- تاریخ ابن کثیر جلد ۸ صفحه ۱۷۶ و ۱۷۷.

۱۲- لہوف . صفحه ۸۰ تا ۸۲.

۱۳- مناقب ابن شهر آشوب جلد ۴ صفحه ۹۹.

۱۴- مطالب السؤل .

۱۵- تاریخ ابی الفداء .

۱۶- تہذیب ابن عساکر .

۱۷- الاخبار الطوال .

۱۸- الامامة والسياسة .

۱۹- مروج الذهب .

۲۰- العقد الفريد .

ذکر نشده است، بلکه بعکس، در کتابهای نامبرده از شماره ۱ تا
۱۳ در صفحات نامبرده بالا آمده است که هیچیک از یاران امام حسین (ع)
پیشنهاد آن حضرت را درباره رفتن نپذیرفتند، و همگی آنان آمادگی خود
را برای جانپازی در راه فرزند پیغمبر (ص) اعلام کردند.

عبارت مبهم:

آری فقط در کتاب تفسیر منسوب با امام حسن عسکری علیه السلام در
این باره عبارتی هست که برای روشن شدن مطلب عیناً آنرا درج میکنیم.
در کتاب نامبرده در شرح آیه « **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ - سورة**
بقره آیه ۳۴» چنین آمده است:

« **وَلَمَّا امْتَحِنَ الْحُسَيْنُ وَمَنْ مَعَهُ بِالْعَسْكَرِ الَّذِينَ قَتَلُوهُ وَحَمَلُوا رَأْسَهُ**

قَالَ لِعَسْكَرِهِ: أَنْتُمْ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَأَلْحَقُوا بِعَشَائِرِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ وَ
 قَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ: قَدْ جَعَلْتُكُمْ فِي حَلٍّ مِنْ مُفَارَقَتِي فَإِنَّكُمْ لَا تَطِيقُونَهُمْ
 لِيَتَضَاعِفَ أَعْدَادِهِمْ وَ قُوَاهُمْ وَمَا الْمَقْصُودُ غَيْرِي، فَدَعُونِي وَالْقَوْمَ
 فَإِنَّ اللَّهَ يُعِينُنِي وَلَا يُخْلِبُنِي مِنْ نَظَرِهِ كَعَادَتِهِ فِي أَسْلَافِنَا الطَّيِّبِينَ، فَأَمَّا عَسْكَرُهُ
 فَفَارَقُوهُ وَأَمَّا أَهْلُهُ وَالْأَذْنُونَ مِنْ أَقْرِبَائِهِ فَأَبَوْا وَقَالُوا: لَأَنْفَارِكَ!

آنگاه که حسین و همراهانش بسبب لشکری که او را کشتند و سرش
 را بردند امتحان شد. به لشکر خویش گفت: شما از بیعت من آزادید پس
 بقبیله‌ها و دوستان خود ملحق شوید و با اهل بیت خود فرمود: شما اجازه
 میدهم که از من جدا شوید زیرا شما از نظر عده و نیرو نمیتوانید با آنان
 مقاومت کنید و مقصود آنان جز من کسی نیست پس مرا با این مردم واگذارید
 خداوند بمن کمک میکند و از نظر لطف خود محروم نمیگرداند چنانکه
 نسبت به گذشتگان پاک ما همیشه نظر لطف داشته است، پس لشکرش از
 وی جدا شدند ولی خانواده و خویشان نزدیک او از رفتن خودداری کردند
 و گفتند: ما از تو جدا نمیشویم.

آنچه مسلم است پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل امام حسین (ع)
 در منزل «زبالة» به همراهانش گفت: هر کس میخواهد برگردد. پس اعرابی
 که با آنحضرت ملحق شده بودند برگشتند^۲.

آنچه در تفسیر منسوب با امام حسن عسکری (ع) آمده اگر میخواهد
 همین برگشتن بعضی از همراهان امام را در منزل «زبالة» بگوید این مطلب
 صحیحی است ولی عبارت کتاب نامبرده با این مطلب تطبیق نمیشود زیرا

۱- کتاب تفسیر منسوب با امام عسکری (ع) ص ۸۷

۲- ارشاد مفید ص ۲۰۳

والله اعلم بالصواب این کتاب ظاهر میشود که همه اصحاب امام رفتند و غیر از اهل
 بیت آنحضرت کسی باقی نماند، در حالیکه آنچه در تواریخ آمده اینست
 که در منزل «زبالة» فقط اعرابی که در راه بوی ملحق شده بودند برگشتند
 به یاران و اصحاب امام.

علاوه بر این بیش از دو نکت شهادی که بلا غیر اهل بیت امام بودند
 از قبیل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن القین و غیر اینها، در حالیکه
 در این نقل میگوید فقط اهل بیت امام باقی ماندند.

و اگر عبارت کتاب مزبور میخواهد بگوید: شب عاشوراء غیر از
 اهل بیت و خویشان آنحضرت همه همراهان و یاران وی رفتند این
 مطلب برخلاف حقیقت است زیرا در هیچیک از کتابهایی که بر شمردیم
 ذکر نشده است که شب عاشوراء حتی يك نفر از اصحاب امام از وی جدا
 شده باشد.

عبارت تفسیر منسوب با امام حسن عسکری (ع) درست روشن نیست
 که میخواهد برگشتن اعراب را ازین راه بگوید یا مقصودش شب عاشوراء است
 اگرچه بعضی عبارات آن از قبیل «وَمَا الْمَقْصُودُ غَيْرِي» با شب عاشوراء
 مناسبتر است.

استنباط ناسخ التواریخ:

ولی کتاب ناسخ التواریخ عبارت تفسیر منسوب با امام را با شب عاشوراء
 تطبیق کرده و گفته است:

«وبالجمله چون شب عاشوراء فرا رسید و تاریکی،
 جهان را فرا گرفت دیگر باره حسین (ع) مردم خویش را ممتحن

داشت^۱ و بمیزان آزمایش و آزمون درگذرانید. در تفسیر امام مسطور است: **قَالَ الْحُسَيْنُ لِعَسْكَرِهِ: أَنْتُمْ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَالْحَقُّوا بِعَثَائِرِكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ**. با لشکر خویش فرمود: من بیعت خود را از گردن شما فرو گذاشتم بشتابید و با خویشان و دوستان خود پیوسته شوید».

سپس ترجمه باقی عباراتی را که از کتاب نامبرده نقل کردیم

چنین آورده:

«آنگاه با اهل بیت فرمود: شما را نیز اجازت کردم که از من جدا شوید چه طاقت رزم ایشان را ندارید و با عدت و عدت ایشان توانا نیستید و هیچکس جز من مقصود این جماعت نیست مرا دست باز دهید با این قوم، همانا خداوند مرا اعانت میکند و بنظر رحمت نگران میگردد چنانکه به گذشتگان طیب و طاهرین من نگران بود، امام میفرماید: لشکر او مفارقت اختیار کردند و پراکنده شدند و خویشان و خاصان او از تفرق ابا نمودند و پپائیدند»^۲.

از این عبارات ناسخ بخوبی معلوم میشود که صاحب ناسخ، عبارت کتاب تفسیر منسوب بامام را که قبلاً نقل کردیم با شب عاشوراء تطبیق کرده و توجه نکرده است که اگر این مطلب درست باشد که در شب عاشوراء همه اصحاب امام غیر از اهل بیت آنحضرت رفتند پس باید شهدای کربلا منحصر باشد بهمان خویشان و اهل بیت امام در حالیکه بیشتر شهداء از

۱- معلوم میشود صاحب ناسخ التواریخ کلمه «أُمَّتِي» را بصیغه معلوم خوانده و این اشتباهی است که برای ایشان رخ داده است.

۲- ناسخ التواریخ جزء دوم از جلد ۲۲۲ طبع مهرماه ۱۳۳۶

اهل بیت امام بودند.

می‌توان گفت: این مطلب که (اصحاب امام حسین «ع» در شب عاشوراء از وی جدا شدند) بعد از تألیف ناسخ التواریخ بین مردم شایع شده است زیرا کتاب ناسخ بین مردم خصوصاً ایرانیان رواج کامل داشته است، و نمیتوان منشاء این شایعه را کتاب تفسیر منسوب بامام دانست زیرا اولاً کتاب نامبرده بین مردم خصوصاً فارسی زبانان چندان رواج نداشته، و ثانیاً عبارت کتاب نامبرده بطور صریح دلالت ندارد که این مطلب مربوط بشب عاشوراء باشد. پس منشاء شیوع این شایعه استنباط صاحب ناسخ التواریخ است و منشاء این استنباط عبارت تفسیر منسوب بامام است.

و فرض اینکه در تفسیر نامبرده بطور صریح ذکر شده بود که در شب عاشوراء اصحاب امام متفرق شدند این مطلبی است که در هیچیک از منابع تاریخی ذکر نشده است، و از طرفی کتاب تفسیر منسوب بامام در نظر علمای مذهب ارزش و اعتباری ندارد، و دانشمندان بزرگ شیعه منقولات این کتاب را باقید احتیاط تلقی میکنند، و حتی اینکه عالم کم نظیر شیعه مرحوم علامه حلی این کتاب را سراسر مجعول میداند.^۱ امام خمینی رهبر انقلاب در مجلس درس میفرمود: مرحوم آیه الله آشیخ محمد رضا اصفهانی مسجدشاهی درباره این تفسیر منسوب بامام چنین نظر میداد که این کتاب را يك نفر افسانه ساز کج سلیقه جعل کرده است.

۱- علامه حلی در خلاصه الرجال ص ۲۵۷ درباره این تفسیر منسوب بامام حسن عسکری (ع) میفرماید:

«والتفسیر موضوع عن سهل الديباجی عن ابيه باحدیث من هذه المناکیر».

از آنچه گذشت روشن شد آنچه بین مردم شایع شده است که در شب عاشوراء جمعی از اصحاب امام حسین (ع) از آنحضرت جدا شدند مدرك معتبری ندارد و منشاء این شایعه استنباط صاحب ناسخ التواریخ است آنهم از روی نوشته يك كتاب بی اعتبار پس ما حق داریم که نوشته ناسخ را بنام يك شایعه بی اساس بخوانیم .

تثبیت وضع دفاعی :

آنگاه که یاران امام حسین (ع) از رفتن خودداری کردند و آمادگی خود را برای جانبازی اعلام نمودند آنحضرت دستور داد در همان شب یعنی شب عاشوراء خیمه‌ها را بهم نزدیک کنند و طنابهای چادرها را از میان هم بگذرانند و وضع خیمه‌ها را طوزی قرار دهند که تشکیل يك نیم دایره وسیعی بدهد تا اردوی امام در داخل این نیم دایره موضع بگیرند و فقط از یکطرف با دشمن روبرو شوند که نیروهای دشمن نتوانند از پشت بآنان حمله کنند.

و نیز دستور داد پشت چادرها بفاصله کمی يك گودال سرتاسری بطول چادرها بکنند و دسته‌هایی از هیزم و نی که در کنارهای نهرهای فرعی فرات میروید آماده نمایند که فردا هنگام شروع جنگ هیزم‌ها و نی‌ها را در آن گودال بریزند و آتش روشن کنند تا دشمن نتواند از پشت بداخل خیمه‌ها نفوذ کند و بدینوسیله برای مدتی زنان و کودکان از هجوم دشمن محفوظ بمانند .

چون با دستور سفیهانه حاکم خونخوار عراق خطر جنگ صددرصد

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۰ و ارشاد مفید ص ۲۱۴

شده بود و فردا جنگ شروع میشد لازم بود این اقدامات احتیاطی انجام گیرد تا هنگام شروع جنگ، امام و یارانش با وضعی مطمئن تر بمقاومت و دفاع بپردازند .

دلسوزی و ارشاد :

صبح عاشوراء «عمر بن سعد» نیروهای خود را بیاراست و آماده جنگ شد، و از آنسوی امام حسین (ع) نیز صفوف اردوی خود را منظم کرد و وضع دفاعی خود را در جلوی جبهه تثبیت نمود و دستورات دست‌های نی و هیزم را که از پیش آماده کرده بودند در گودال سرتاسری پشت خیمه‌ها برافروزند^۱ و بدینوسیله وضع دفاعی خود را از پشت جبهه نیز محکم نمود. آنگاه تصمیم گرفت پیش از آنکه جنگ رسماً شروع شود آنچه وظیفه يك رهبر بزرگ و دلسوز است انجام دهد و مسئولیت خطیری را که در این موقع تاریخی و حساس بعهدہ دارد ایفا نماید.

امام حسین (ع) تصمیم گرفت تا آنجا که ممکن است افکار اردوی دشمن را بسوی خود جلب کند و روح آنان را تحت تأثیر سخنان خویش دیگرگون سازد و به این مردم گیج و گمراه که اکثریت عظیم آنان برخلاف وجدان خود از روی ترس یا طمع بدینجا آمده‌اند بیدار باش بگوید و هشدار بزند. قلب مهربان و پر عاطفه امام در محبت این مردم فریب خورده و سرگردان می‌تپد و چون پدری دلسوز از گمراهی این مردم که اسیر هوسهای سفیهانه دستگاه حکومت شده‌اند رنج میبرد.

فرزند پیغمبر (ص) اراده کرد بمقتضای اوضاع زمان و بسا توجه

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۰ و ارشاد مفید ص ۲۱۴

بطرز تفکر مردم خطبه‌ای ایراد کند و حقایق چندی را در این لحظه از زمان که نقطه تحول تاریخ بشمار میرود در حضور چندین هزار نفر بیان نماید تا در سینه تاریخ ذخیره شود و برای نسلهای آینده قیافه حادثه خسارت باری که دستگاه حکومت جنگ طلب بوجود آورد آنچنانکه هست مجسم گردد.

پسر علی بن ابیطالب (ع) اراده کرد خود را بیش از پیش به این مردم آشفته فکر بشناساند و تا آنجا که میتواند با کمال دلسوزی آنان را هدایت نماید که بی جهت با آنحضرت نجنگند و دست بخون وی آلوده نکنند.

حسین بن علی (ع) خواست با ایراد يك سخنرانی پرمغز و تکان دهنده اگر میسر باشد فکر این مردم مسلمان فریب خورده را بیدار کند و از جنگ جلوگیری نماید.

این مرد صالح و اصلاح حتی در این لحظه تاریخی که همه عوامل جنگ فراهم شده میکوشد که اگر بتواند از جنگ بی فائده و خانمانسوز که يك نوع جنون اجتماعی است پیشگیری کند تا وجود پر ارزش سبط پیغمبر محفوظ بماند و پناهگاه و پشتوانه اسلام و مسلمانان باشد.

امام حسین (ع) عمامه رسول خدا را بسر گذاشت و ردای وی را پوشید و شمشیر مخصوص پیغمبر را بکمربست^۱ و با این هیئت جذاب بر شتر خویش سوار شد تا بلندتر باشد و همه مردم آنحضرت را ببینند، و ضمناً بدانند که قصد جنگ ندارد چون معمولاً در حال جنگ سوار بر شتر نمیشوند. امام در این حال بمردم فهماند که میخواهد سخنرانی کند.

۱- ابوالشهداء ص ۱۷۳

فرماندهان قشون دشمن که میدانستند اگر حسین بن علی (ع) با این هیئت و قیافه جذاب که از قیافه پیغمبر حکایت میکرد سخنرانی کند و مردم بسخنان وی گوش بدهند تا حدود زیادی افکار این مردم را که به رسول خدا (ص) ایمان دارند تسخیر میکند و ممکن است انقلابی در روح شنوندگان ایجاد کند، و يك انفجار داخلی در خود اردوی عمر بن سعد بوجود آید.

رؤسای قشون برای اینکه مردم سخنان امام را نشنوند بفریاد کشیدن و هلهله کردن که حربه عاجزان است پرداختند و جارو جنجالی بر پا کردند.

امام آنقدر درنگ کرد و صبر و شکیبائی بخرج داد که هوچی‌ها خسته شده و آرام گشتند، آنگاه سخنرانی تاریخی خویش را آغاز کرد که حاصل قسمتی از آن اینست:

«ای مردم! در کار خود شتاب نکنید و سخنان مرا گوش دهید تا آنچه وظیفه من است و بر من حق دارید برای شما بگویم و حجت و دلیل خود را بیان سازم آنگاه اگر بحکم وجدان و انصاف بامن رفتار کنید باعث سعادت خود شماست.»

پس آنگاه که امام توجه قشون را جلب کرد با بیانی رسا بحمد و ثنای خدا و درود و سلام بر پیغمبر خاتم فرشتگان و پیغمبران سخن گشود و سپس فرمود:

«ای مردم! نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم و از چه خاندانی هستم آنگاه با خود فکر کنید و خویشتم را ملامت نمائید که آیا برای شما شایسته است مرا بکشید و حرمت مرا از بین ببرید؟!»

آیا من فرزند پیغمبر شما نیستم؟
آیا حمزه سیدالشهداء عموی من نیست؟
آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

آیا این حدیث پیغمبر خدا (ص) که درباره من و برادرم فرموده است: حسن و حسین دوسرور جوانان بهشتند بگوش شما نرسیده است؟ اگر آنچه را میگویم باور نمیکنید از «جابر بن عبدالله انصاری»، «ابوسعید خدری»، «سهل ساعدی»، «زید بن ارقم»، و «انس بن مالک» پرسید آنان بشما خواهند گفت: که این حدیث را درباره من و برادرم از رسول خدا (ص) شنیده‌اند.

آیا این حدیث پیغمبر خدا کافی نیست که شمارا از ریختن خون من بازدارد؟ اگر در این حدیث پیغمبر شك دارید آیا در این مطلب هم شك دارید که من فرزند پیغمبر شما هستم؟ بخدا قسم از شرق تا غرب عالم دخترزاده پیغمبری بغیر از من وجود ندارد.

وای بر شما من کسی را کشته‌ام که میخواهید مرا بعنوان قصاص بکشید؟ یا مالی را از شما برده‌ام یا به کسی جراحتی وارد کرده‌ام که میخواهید به کیفر آن خون مرا بریزید؟^۱ قیس بن اشعث گفت: تو تسلیم

۱- بین مردم مشهور است که اهل کوفه در جواب امام گفتند: «نقاتلك بغضاً منالایك» یعنی ما بخاطر دشمنی که با پدرت داریم با تو می‌جنگیم.

ما این جمله را در هیچیک از منابع تاریخی که در دسترس است نیافتیم مگر در کتاب پرازدروغ «نورالعین» اسفرائینی ص ۵۷ و کتاب پرافسانه‌ای که بنام «مقتل ابی مخنف» معروف است و بضمیمه جلد دهم بحار نیز چاپ شده. این جمله در آن کتاب درص ۷۴ چاپ بغداد آمده، ولی این کتابی است پرازدروغ واقفراء و بسیاری از مطالب دروغ آن با مطالب «نورالعین» اسفرائینی یکی است بطوریکه

حکم بنی‌عمت بشو (مقصودش ابن زیاد است) آنان موافق رضای تو عمل خواهند کرد، امام فرمود: نه بخدا قسم، من دست ذلت بدست شما نخواهم داد و مثل بندگان ذلیلانه اقرار نخواهم کرد.

مرحله چهارم:

اولین تیر:

امام حسین (ع) بموجب رهبری عالی روحانی خویش آنچه لازم میدانست فرمود و برای راهنمایی این مردم گمراه نهایت دلسوزی را بخرج داد.

سخنان گرم و پرشور امام که از قلبی سوزان برمیخاست يك عده را که قریب سی نفر بودند چنان منقلب کرد که دست از جان خود شستند و

→ خواننده خیال میکند این دروغها را یکی از این دو کتاب از دیگری گرفته یا مأخذ هر دو یکی بوده است.

محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۵۶ درباره این کتاب میگوید: «این مقتل موجود که به ابی مخنف نسبت میدهند مشتمل است بر بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب و البته آنرا اعادی و جهال بجهت پاره‌ای از اغراض فاسده در آن کتاب داخل کرده‌اند».

در هر حال اگر مدرک جمله معروف: «نقاتلك بغضاً منالایك» فقط کتاب «نورالعین» اسفرائینی و همین کتاب پرافسانه معروف به «مقتل ابی مخنف» باشد قابل اعتماد نیست. البته این کتاب غیر از آن مقتل ابی مخنف است که طبری از آن نقل میکند و آن کتاب پرازدروغی بوده که متأسفانه در دسترس ما نیست.

۱- ارشاد مفید ص ۲۱۶، تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

بصفوف فرزند پیغمبر (ص) ملحق گشتند ، و مرگ باحسین را برزندگی باعمال حکومت سیاه ترجیح دادند .

این عده سی نفری چون از مذاکراتی که امام (ع) با عمر بن سعد برای جلوگیری از جنگ کرده بود آگاه بودند و از پیشنهاد مراجعت که آن حضرت بمنظور برقرار کردن صلح و مسالمت فرموده بود اطلاع داشتند بدین جهت از اینکه عمال حکومت پیشنهاد فرزند پیغمبر (ص) را نپذیرفتند سخت ناراحت شدند و گفتند : فرزند پیغمبر پیشنهاد صلح میکند و شما نمی پذیرید !؟

بدین گونه ضمن اعتراض شدیدی که به وحشیگری و درندگی عمال حکومت کردند به اردوی امام پیوستند و در رکاب آنحضرت جانبازی نمودند .

در طلیعه این عده از جان گذشته خربن یزید ریاحی بود که ملحق شدن او به اردوی امام بعلت مقام و شخصیتی که داشت در روح اردوی مخالف خصوصاً افرادی که تحت فرماندهی او بودند اثر عمیقی گذاشت . و نیز اکثریت مردمی که با تهدید و تطمیع بادودلی و تردید بجنگ امام آمده بودند پس از شنیدن سخنان سوزان سبط پیغمبر (ص) دودل تر و سرگردان تر گشتند .

عمر بن سعد که برخلاف میل قلبی خود این مأموریت خطرناک را پذیرفته بود پس از شنیدن خطبه تکان دهنده امام از دیگران سرگردانتر و ناراحت تر شده بود .

پسر سعد در حال اضطراب فکر و ناراحتی وجدان برای اینکه

۱- ذخائر العقبی ص ۱۴۹ سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۱۰

باین سرگردانی خائمه دهد بعنوان شروع جنگ ، تیری بطرف اردوی امام پرتاب کرد که بقول «عقاد» مصری : گویا این تیر در سینه او فرورفته و ناراحتش کرده بود و خواست خود را از این ناراحتی خلاص کند . باین تیر عمر بن سعد ، جنگ رسماً شروع شد و بدینگونه قیام امام حسین (ع) وارد مرحله چهارم گشت .

پسر پیغمبر (ص) خیلی کوشش کرد که جنگ واقع نشود و قیام وی بخون رنگین نگردد ولی عمال حکومت تجاوز کار یزیدی نخواستند کار به مسالمت تمام شود و حادثه وحشتناک کربلارا بوجود آوردند که روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ انسانیت را سیاه کرد .

شاید همه مدت جنگ بیش از شش ساعت طول نکشید ، ولی در این مدت کوتاه از اردوی عمر بن سعد آنقدر قساوت و بیرحمی و درندگی و وحشیگری و اعمال غیر انسانی سرزد که برای شرح جزئیات آن صدها ساعت وقت لازم است ، و نوشتن و گفتن و شنیدن آن قلب را می لرزاند و اعصاب را مرتعش میکند و وجدان را ناراحت میسازد و عقل را مبهوت میگرداند .

و در مقابل ، از حسین بن علی (ع) و یاران و خاندانش آنقدر بزرگواری و جوانمردی و ایمان و انسانیت و تقوی و فضیلت و عشق بحقیقت و شاکاری و جانبازی در راه خدا و در راه عقیده و ایمان ظاهر گشت که هر کس را بخضوع و امیدارد و هر فرد حقیقت دوستی در مقابل این همه عزت و جلال و جلال و عظمت روح سر تعظیم فرود می آورد .

باین مرحله از قیام امام که مرحله جنگ اضطراری و دفاع خونین

۱- ابوالشهداء ص ۱۷۹

بود از نظر مدت از سه مرحله دیگر کوتاه تر ولی از نظر عمل، خیلی جانکاه تر و تکان دهنده تر و جگر سوز تر بود. شرح جزئیات این جنگ چند ساعته و وقایع غم انگیز و دلخراش آن از هدف این کتاب خارج است.

اسیری بازماندگان :

بدون تردید، اسیری بازماندگان خاندان پیغمبر و گردش اجباری اسیران در کوفه و رفتن آنان با آن وضع دلخراش در مجلس عبیدالله زیاد و مسافریشان بشام و گردش اجباری در خیابانها و گذرگاههای عمومی و حضور آنان در مجلس یزید و اقامه مجلس یادبود شهیدان در شام، اینها همه در شناساندن ماهیت واقعی حکومت ضد اسلام یزید اثر عمیقی داشت. و همچنین خطبه‌های کوبنده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری در شام برای بیشتر شناساندن چهره حقیقی حکومت پسر معاویه و رفع تهمت‌های دولت وقت نسبت با امام حسین (ع) و روشن کردن افکار عمومی درباره خاندان پیغمبر (ص) تأثیر شایان توجهی داشت.

ولی نکته‌ای که ذکرش لازم است اینست که : اسیر شدن خاندان پیغمبر (ص) و رسوائی بیش از پیش حکومت یزید جزء هدف امام نبود بلکه اثر قهری جنگ بود.

نتیجه بجای هدف :

شاید بعضی گمان کنند : جزئی از هدف امام حسین (ع) از همراه بردن خاندانش این بود که اسیری آنان یزید را رسوا کند و پایه‌های سلطنت وی را متزلزل سازد. ولی باید گفت : این از باب اشتباه هدف با

نتیجه است. هیچگاه هدف امام از بردن خاندانش این نبود که با اسیری آنان حکومت یزید رسوا شود بلکه اسیری خاندان امام برخلاف رضای آنحضرت و برخلاف رضای خدا و پیغمبر (ص) بوده است.

آنچه درباره خاندان امام میتوان گفت اینست که چون مسافرت آنحضرت بمکه بقصد توقف در حرم خدا و ارزیابی اوضاع سیاسی و قدرت نظامی خویش بود، و معلوم نبود که مدت اقامت امام حسین (ع) در مکه چقدر خواهد بود برای اینکه از نزدیک از حال خاندانش آگاه باشد و در نگهداری و صیانت آنان بکوشد عائله خویش را بمکه برد. و پس از چهار ماه و پنج روز توقف در مکه و قتیکه احساس خطر کرد بسوی کوفه حرکت کرد و از قرائن معلوم بود که امام میخواهد در کوفه بماند و رهبری و زمامداری مردم را بعهده بگیرد. و چون اطمینان نداشت که اگر خانواده‌اش در مدینه یا مکه بمانند از مزاحمت عمال حکومت در امان باشند^۱ از اینرو برای اینکه خاندانش را تحت نظارت مستقیم خود از هرگونه خطری مصون بدارد با همه خانواده خویش بسوی کوفه حرکت کرد تا با خانواده‌اش در کوفه سکونت گزینند.

پس هدف حسین بن علی (ع) از بردن خانواده این بود که از نزدیک از حال آنان آگاه باشد و تا آنجا که میتواند در حفظ و حراست آنان بکوشد، و بتعبیر دیگر، مقصود امام از بردن خانواده این بود که گرفتار دست دشمن نشوند نه اینکه گرفتار بشوند و گرفتاری و اسیری آنان حکومت پنی‌امیه را رسوا کند.

۱- لهوف درص ۷۴ احتمال مزاحمت عمال حکومت را ذکر کرده است.

آری سختگیریهای عمال حکومت و جنگ طلبی و بیخردی آنان
حادثه خونین کربلا را بوجود آورد که نتیجه طبیعی آن اسیر شدن
خاندان امام بود و نتیجه طبیعی اسیری خاندان امام این بود که حکومت
ننگین پسر معاویه ننگین تر شود. و این نتیجه قهری را نباید با هدف قیام
اشتباه کرد.

بخش چهارم

هدف قیام:

